

محمدرضا پهلوی از منظر اطرافیان

□ دکتر علی محمد بشارتی

سی سال از پیروزی انقلاب اسلامی گذشت. در این سی سال مردم ما در سایه استقلال و آزادی به دستاوردهای عظیمی رسیده‌اند که حتی از دید بیگانگان قابل تقدیر است. از آنجایی که یکی از توطئه‌های شناخته شده و مشهور دشمنان ملت و کشور، دروغ‌بافی و کتمان حقایق و ناچیز عنوان کردن افتخارات ملی به منظور یأس مردم بخصوص جوانان و بویژه دانشجویان است بر آن شدیم تا از فرصت موجود استفاده کنیم و انگیزه‌ها و عواملی را که موجب انقلاب شد مرور کنیم. خوشبختانه در این سی سال اسناد بسیاری از دودمان پهلوی و درباریان منتشر شد و مردم ما بیش از پیش با انحرافات شاه و هوادارانش آشنا شدند. علاوه بر آن بسیاری از دولتمردان پهلوی با نگرارش کتاب‌های فراوان به رغم محافظه‌کاری‌ها دست به افشای بخش دیگری از اطلاعات خاندان پهلوی زده‌اند که برای محققان و اندیشه‌مندان و بخصوص آن دسته از دانشمندانی که در صدد تدوین تاریخ معاصر کشورند بسیار ارزشمند است.

واقعیت این است که دولت انگلیس که از فتوای تحریم تنباکو توسط میرزای بزرگ در سال ۱۲۷۰ شمسی شکست ذلت‌باری خورده بود در صدد برآمد تا با برنامه‌ریزی دقیق مانع از تکرار حادثه مشابه شود. انگلیس در جریان نهضت مشروطه فعال شد و به اعوجاج آن حرکت عظیم پرداخت. اوج فعالیت‌های سلطه‌گرانه انگلیس بر دار کردن مرحوم شیخ فضل‌الله نوری در سیزدهم

رجب ۱۳۲۷ هجری بود. به رغم بی‌اثر شدن نهضت مشروطه، انگلیس باز هم از پای نشست و برای آنکه ریشه هر حادثه آزادیبخش را که در تفکر روحانیت شیعه است بخشکاند با به قدرت رساندن رضاخان و با مسلط کردن دودمان وابسته پهلوی بر کشور و فسادهای همه‌جانبه ضمن وابستگی کامل کشور به بیگانه فرصت‌سوزیها کرد.

فریده دیبا می‌نویسد: «در تمام سالهای گذشته با خود اندیشیده‌ام که چرا اساس سلطنت در ایران به لرزه در آمد و بنیان شاهنشاهی فروریخت. پاسخهای گوناگون به خاطر رسیده است. اما به نظرم مهمترین عامل، فاسد شدن ارکان نظام، همانان «دروغ» بود. بویژه در این سالهای پایانی همه به هم دروغ می‌گفتند. ما هم که مجبور نبودیم دروغ بگوییم هرگز از ما سؤالی نمی‌شد. من هرچه را که به نظرم می‌رسید با دخترم در میان می‌گذاشتم. اوایل ازدواج فرح با محمدرضا، دخترم مطالب را به محمدرضا منتقل می‌کرد. اما خیلی زود متوجه شد شاه فقط دوست دارد خبرهای خوب و خوشحال‌کننده را بشنود. حتی اگر این مطالب دروغ محض باشد.» (دخترم فرح، ص ۱۵۷)

۱- وابستگی محمدرضا به بیگانگان

فرح می‌نویسد: بعد از آن که از مصر به مراکش رفتیم و آمریکا از وحشت واکنش دولت انقلابی ایران از پذیرش محمدرضا در آمریکا خودداری می‌کرد محمدرضا می‌گفت:

«من در جریان تحریم نفتی اعراب در سال ۱۹۶۷ شیرهای نفت ایران را به روی جهان غرب و اسرائیل باز کردم و به بهای تخریب روابط ایران با اعراب اجازه ندادم چرخ صنعت انرژی غرب از حرکت بایستد. در جریان «جنگ ظفار» به منظور حفظ امنیت دهانه خلیج فارس و عبور مطمئن نفت به سوی آمریکا و ژاپن و اروپا، سربازان ایرانی را به جنگ با شورشیان چپ گرا فرستادم. تمام عمر را صرف سرکوب نیروهای کمونیست و چپ‌گرا کردم تا منافع غرب و در رأس آن منافع آمریکا را حفظ کنم. در جریان جنگ ویتنام نفت و بنزین و سوخت هواپیما به آمریکاییان رساندم حتی هواپیماهای جنگی ایران را در اختیار سرفرماندهی آمریکا در ویتنام جنوبی قرار دادم. هرچه به من گفتند از جان و دل پذیرفتم و مانند یک غلام حلقه به گوش مجری دستورات منطقه‌ای و

فرمانطقه‌ای آنها بودم. هر سال، میلیاردها دلار بودجه کشور را صرف خرید اسلحه از کمپانی‌های آمریکایی کردم و صدها میلیون دلار به مؤسسات آموزشی و اجتماعی آمریکا، کمک بلاعوض کردم.» (دختر یتیم، ج ۲، ص ۸۷۲)

تفاله بی‌خاصیت!

«محمدرضا از این که آمریکا مانند سال ۱۹۵۲ اقدامی برای بازگرداندن او به سلطنت انجام نمی‌دهد فوق‌العاده عصبانی بود و می‌گفت: من در طول سی و هفت سال سلطنت خودم هر کاری که آمریکایی‌ها گفتند انجام دادم و ثروت ایران را به کام شرکت‌های آمریکایی ریختم. به دستور آنها، تحریم نفتی اعراب را شکستم و به اسرائیل نفت مجانی دادم. در جنگ ویتنام هواپیماهای جنگی ایران را در اختیار فرماندهی نیروهای آمریکایی در ویتنام قرار دادم و سوخت مورد نیاز ارتش آمریکا را تأمین کردم. در جنگ ظفار به دستور انگلستان ارتش ایران را به جنگ انقلابیون ظفار فرستادم و خلاصه به هر سازی که آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها زدند رقصیدم اما سرانجام آنها مرا مانند یک تفاله بی‌خاصیت از کشور بیرون انداختند.» (دخترم فرح، ج ۲، ص ۸۱۰)

سفاقت و سادگی محمدرضا

همه گفته‌اند و همه‌جا خوانده‌ایم که محمدرضا، عنصری بسیار معمولی و ساده و ساده‌لوح و تا حد زیادی کم‌استعداد بود. از نظر جسمی هم فاقد توانمندی لازم برای حتی یک مدیریت متوسط بود. به لحاظ روحی نیز بسیار ضعیف بود. اما معرفی شاه از دیدگاه فرح شنیدنی است. فرح پهلوی می‌نویسد:

«محمدرضا مطابق معمول، به شب‌نشینی‌هایش ادامه می‌داد. صبح‌ها تا دیروقت می‌خوابید و ساعت ۱۰ صبح به حمام می‌رفت و مشغول استحمام و ماساژ می‌شد. بقیه اوقات روز را هم به ورق‌بازی می‌گذرانید. بعضی ساعات هم رجال سیاسی اعم از سیاستمداران قدیمی و بازنشسته و یا سیاستمداران شاغل به دیدار او می‌آمدند و مشغول رایزنی و گفتگو می‌شدند. اما محمدرضا

آشکارا به مسائل سیاسی بی‌علاقه شده بود.» (دخترتیم، ج ۲، ص ۷۸۹)

البته در همین مقال و مجال ما بیشتر به برنامه‌های شبانه‌روزی و تفریحی شاه می‌پردازیم. باید صریحاً و بدور از تعصب بگوییم که محمدرضا عنصری صددرصد فاسد و مفسد و بی‌حیا و بی‌عرضه و ناتوان و بی‌آینده بود. اطرافیان محمدرضا اصولاً او را فاقد یک صفت برجسته می‌دانستند.

فرح پهلوی می‌نویسد:

«این حقیقت که محمدرضا پشت سر هم اشتباه می‌کرد غیرقابل انکار است.» (همان، ص ۷۵۹)

امید محمدرضا به یک معتاد

«محمد رضا با ساده‌لوحی انتظار داشت شاپور بختیار که فردی معتاد و رنجور و بی‌اطلاع از مسائل نظامی بود فرماندهان ارتش را متحد کند و مانند سپهبد تیمور بختیار در سال ۱۳۳۲ شورشیان را سرکوب و محمدرضا را به ایران بازگرداند.» (همان، ۷۸۸)

همین سفاقت و کم‌خردی و بی‌عرضگی‌های مفرط محمدرضا بود که موجب تحقیر وی توسط خانواده‌اش شد. مادر فرح در این باره می‌نویسد:

«بعد از آن که محمدرضا در جشن‌های دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی بر سر مقبره کورش گفت: کورش آسوده بخواب زیرا که ما بیداریم از آن لحظه به بعد این جمله محمدرضا دستاویزی برای فرح و نوه‌ها و حتی خواهران و برادران محمدرضا شده بود و متصل سر به سر محمدرضا می‌گذاشتند و با او شوخی می‌کردند. برای مثال رضا به دخترم فرح می‌گفت: مامان شما برو آسوده بخواب بابا طبق قولی که به کورش داده همچنان بیدار است.» (دخترم فرح، ص ۳۳۷)

«همین محمدرضا وقتی بدنش به خارش افتاد هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ نیروی هوایی را به فرانسه فرستاد تا برای او از فرانسه کرم ضدخارش بیاورند. در حالی که در داروخانه‌های تهران انواع کرم‌های ضدخارش خارجی وجود داشت.» (همان)



بی‌شخصیت حتی از منظر یاران

همه حتی نزدیک‌ترین یاران و همراهان محمدرضا، او را بی‌شخصیت و بی‌وزن معرفی کرده‌اند. خانم فریده دیا می‌نویسد: «محمدرضا در «اسوان» مصر در حضور ما به انورسادات رئیس‌جمهور مصر گفت تاریخ مصرف او به سر آمده بود و آمریکایی‌ها و پسرعموی انگلیسی‌شان او را مثل یک دستمال مصرف شده دو انداختند.» (دخترم فرح، ص ۴۰۳)

ارتشبد حسین فردوست یار گرمابه و گلستان محمدرضا در رابطه با بی‌شخصیتی محمدرضا می‌نویسد:

«رفتار پرون (جاسوس انگلیس در دربار محمدرضا) با محمدرضا بی‌پروا و بسیار زننده بود. گاه با همین صراحت به محمدرضا می‌گفت تو ارزش نداری که من با تو صحبت کنم. اوایل من انتظار داشتم که محمدرضا در مقابل چنین توهینی خجالت بکشد... ولی با تعجب می‌دیدم که محمدرضا سکوت می‌کرد و گاه تنها چند روزی قهر می‌کرد. این تمکین و تحمل را باید به حساب ذلت روحی محمدرضا گذارد. محمدرضا به راحتی این ذلت را پذیرفته بود. من گاه خود را با محمدرضا مقایسه می‌کردم و به خود می‌گفتم اگر به جای محمدرضا بودم با یک دستور که «از اتاق برو بیرون و دیگر نینم» خود را از شر پرون خلاص می‌کردم. ولی محمدرضا چنین نمی‌کرد. در طول سالیان متمادی این رفتار پرون و محمدرضا برایم عادی شد و دیگر تعجب‌آور نبود.» (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۱۹۱)

ارتشبد حسن طوفانیان وزیر جنگ محمدرضا هم درباره ارباب خود می‌نویسد که شاه ما را داخل آدم نمی‌دانست ولی هر خارجی هر حرفی می‌زد او قبول می‌کرد. (خاطرات ارتشبد طوفانیان)

فرح می‌نویسد:

«یادم هست که یک بار در مجلسی که محمدرضا هم حضور داشت اشرف با کمال بی‌ادبی

اظهار نمود: اگر در خانواده پهلوی فقط یک مرد باشد من هستم.» (دخترم فرح، ص ۲۷۳)

ثریا اسفندیاری دومین همسر محمدرضا در مورد بی‌شخصیتی شدید شاه می‌نویسد:

«دیگر نمی توانستم مرد ضعیفی را که به هیأت او درآمده بود تحمل کنم.» (کاخ تنهایی،

ص ۱۵۴)

ثریا، محمدرضا را شاهی توصیف می کند که غرضه تصمیم گیری نداشت.

راستی که محمدرضا بسیار ضعیف‌النفس بود. اگر ما بخواهیم در این مورد بیشتر بنویسیم از اصل مطلب دور می شویم. حتی اگر بخواهیم درباره اظهارنظرهای اطرافیان و هواداران و پشتیبانان وی مفصل تر بحث کنیم کتاب قطوری خواهد شد.

تاج‌الملوک مادر محمدرضا فرزند خود را این طور می بیند: «محمدرضا عاشق سینه چاک زن

است، شوهردار یا بی شوهر، ایرانی یا خارجی.» (دخترم فرح، ص ۴۷۰)

ماروین زونیس هم در مورد زن‌بارگی محمدرضا می نویسد: «ملکه فوزیه و ملکه ثریا به

دفعات شاه را تهدید کردند که اگر به زن‌بارگی خود در محافل خصوصی ادامه دهد از او جدا خواهند شد.» (شکست شاهانه، ص ۱۰۸)

خانم فریده دیبا نیز درباره داماد خود می گوید: «اگر یک بار دیگر زندگیم تجدید شود

حاضرم دخترم را به یک کارگر و یا کارمند ساده بدهم اما نگذارم زن شاه مملکت شود.» (دخترم فرح، ص ۵۱۶)

غرور و خودمحوری

درباره سران کشورهای جهان سوم حکایت‌هایی از نقش محوری آنها در استقلال کشورشان شنیده‌ایم. سهم بعضی از آنها در تعالی مردم و پیشرفت کشورهاشان زبانزد خاص و عام است. بعضی از رهبران توانسته‌اند تفکرات و ایده‌آل‌های خود را برای ترقی مردم به صورت کتاب منتشر کنند و در معرض داوری افراد مختلف قرار دهند. از محمدرضا هیچ هنری حتی توسط همراهان و هم‌پیمانان و هوادارانش هم نقل نشده است. آنچه از او باقی است چند کتاب حاصل سخنرانی‌های کلیشه‌ای اوست که احتمالاً توسط دیگران تدوین شده است. اما عام و خاص در مورد فسادهای گسترده و انواع آلودگی‌های وی حکایت‌ها گفته و کتاب‌ها نوشته‌اند: مادر فرح می نویسد: «شاه،

□ محمدرضا: آمریکایی‌ها هر چه به من گفتند از جان و دل پذیرفتم و مانند یک غلام حلقه بگوش مجری دستورات منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای آمریکا بودم

□ «در جریان جنگ ویتنام، نفت و بنزین و سوخت هواپیما به آمریکائیان رساندم، حتی هواپیماهای جنگی ایران را در اختیار سرفرماندهی آمریکا در ویتنام جنوبی قرار دادم»

فیلم‌های «یول براینر» (هنرپیشه فیلم‌های وسترن آمریکا) را دوست داشت. شاید بیش از پنجاه بار یک فیلم او را دیده بود! بارها به من می‌گفت اگر شاه نشده بود ترجیح می‌داد هنرپیشه فیلم‌های وسترن و یا یک مزرعه‌دار بزرگ در آمریکا شود... محمدرضا با آن که در اروپا دوران کودکی و نوجوانی خود را گذرانیده بود فوق‌العاده تمایل به زندگی به سبک آمریکایی داشت و سایر فرهنگها را کوچک و خوار می‌پنداشت. (همان، ص ۱۷۴)

نه تنها هیچ کدام از هواداران محمدرضا وی را به عنوان یک شخصیت برجسته با تفکرات بالا معرفی نکرده است حتی هیچ کس او را به عنوان یک شخص معمولی و متوسط هم ندانسته است. بدیهی است کسی که اهل مطالعه نباشد و از کتاب و درس و بحث نفرت داشته باشد و در برابر علما و دانشمندان و صاحب‌نظران هم متکلم وحده شود هرگز به جایی نمی‌رسد. محمدرضا آدمی متکبر، خودخواه، خودمحور، از خودراضی و بی‌خیال بود. فریده دیبا درباره محمدرضا می‌نویسد: «باید بگویند که محمدرضا فوق‌العاده حسود بود و این یک نقطه‌ضعف بزرگ برایش محسوب می‌شد.» (همان، ۱۷۴)

همین خانم دیگر خصلت زشت محمدرضا را این‌گونه بیان می‌کند: «محمدرضا هر کس را نمی‌پسندید توده‌ای یا دیوانه می‌نامید. هیچ ندای مخالفی را تحمل نمی‌کرد.» (همان، ص ۲۴۱)

یا: «به حرف هیچ خیرخواه و مصلحی گوش نمی کرد و همه را احمق و کودن و ابله و نادان و عقب افتاده می دید.» (دخترم فرح، ص ۳۴۱)

«البته محمدرضا بیدار و متوجه نبود که اطرافیانش او را خواب کرده اند. او حقایق جامعه ایران را نمی دید. مردم را تحقیر می کرد و ناچیز می شمرد. محمدرضا می گفت: این مردم قادر به انجام هیچ چیز نیستند. مثل گوسفند می مانند.» (همان، ص ۳۳۸)

تحقیر دیگران

خیلی ها تصور می کردند ارتش محمدرضا به قدری نیرومند و مجهز است که می تواند جلو هر تجاوزی را بگیرد و در برابر فشار خارجی ایستادگی کند. اما ارتش شاه نیرویی برای ترساندن مردم ایران و جلوگیری از قیام مردمی بود. اما تحلیل محمدرضا از ارتش خودساخته شنیدنی است: فرح می نویسد: «در واقع اگرچه محمدرضا برای حفظ ظاهر داوطلبانه از کشور خارج شده بود تا به درخواست مصرانه سفرای آمریکا و انگلستان پاسخ مثبت داده باشد اما حقیقت این بود که محمدرضا و من امیدوار بودیم امرای بی غیرت ارتش که یک عمر از قبل محمدرضا خورده و خوابیده و هیکل بی غیرت خود را فربه کرده بودند یک جو غیرت و همت از خود نشان داده و با توسل به زور مردم را سر جای خود نشانده و آخوندها را به مساجد بازگردانند.» (دختر یتیم، ج ۲، ص ۷۸۷)

محمدرضا تصور می کرد ارتش شاه ساخته می تواند امواج عظیم انقلاب اسلامی را در هم بشکند امرای ارتش را این گونه به باد انتقاد گرفت: «من چقدر نادان بودم که سالها آدمی خائن و ضعیف النفس مانند ازهارای را در ریاست ستاد کل ارتش نگه داشتم.» (دخترم فرح، ص ۳۹۶)

فرح می نویسد: «امرا و فرماندهان ارتش مشتی افراد پیر و پاتال و به راستی بی عرضه بودند. محمدرضا در ارتش به ویژه سعی می کرد افراد بی عرضه و نوکر صفت و بله قربان گو و حقیر را مصدر امور کند. من در مراسم رسمی یا میهمانی ها می دیدم که چطور افسران عالی رتبه ارتش دست و پا حتی کفش محمدرضا را می بوسند. محمدرضا از این که گروهی از فرماندهان بلند پایه



ارتش با آن لباس‌های پرزرق و برق جلو او صف می‌کشیدند و به ترتیب دستش را می‌بوسیدند بسیار لذت می‌برد. این افسران فاقد هر نوع شخصیت بودند.» (همان، ص ۳۱۱)

آگاهی محمدرضا از فساد اطرافیان

بسیاری از هواداران محمدرضا تلاش داشته و دارند که وی را از مجموعه فسادها و ظلم‌ها و تبه‌کاری‌ها بی‌اطلاع نشان دهند. یعنی وی را عنصری مبراً و مخالف فساد بدانند. در حالی که همان‌گونه که گفتیم محمدرضا سردسته‌اش را و سرکرده همه فسادها و مفاسد بود. در این مورد به یک سند اشاره می‌کنیم. ارتشبد سابق حسین فردوست می‌نویسد: «از سال ۱۳۵۰ که به بازرسی رفتم پرسنل این سازمان را از ۱۵۰ کارمند عاطل و پیر و فرسوده به حدود ۱۵۰۰ کارمند فعال رساندم و به کمک قریب به ۴۵۰ مأمور تحقیق تا آستانه انقلاب حدود ۴۰۰۰ پرونده سوءاستفاده بیش از ۱۰ میلیون تومان تحویل محمدرضا دادم. همه را به دادگستری ارجاع داد و همه از بایگانی راکد سر درآورد و معهداً من از پی‌گیری کوتاهی نکردم ولی هیچ‌کدام به جایی نرسید. من حتی از تهیه پرونده دزدی مجید اعلم دوست صمیمی محمدرضا و ارسال آن به دادگستری پروا نداشتم. مقامات مملکتی روحیه مرا می‌شناختند همه بدون استثناء از من حساب می‌بردند. بنابراین کسی نمی‌تواند ادعا کند که محمدرضا از فساد رژیمش و نارضایتی‌های مردم اطلاع نداشت و طفل بی‌گناهی بود و همه کاسه و کوزه‌ها را بر سر من خرد کند. من ذره‌ای در انجام وظایف خود قصور نکردم و این شخص محمدرضا بود که چنین می‌خواست. تصور می‌کنم شرحی که از زندگی محمدرضا و اطرافیان او داده‌ام تاکنون همه‌چیز را روشن کرده باشد.

اگر این اداره در کشف نارضایتی ناکام ماند به عوامل عدیده بستگی داشت که به اساس رژیم دیکتاتوری محمدرضا و عمق سلطه بیگانگان بر کشور و فساد دستگاه حاکمه باز می‌گشت. نتیجه چنین نظامی این بود که اداره کل سوم در گزارش‌های خود اساساً بر تعریف و تمجید می‌گذارد و به رضایت‌ها بیش از حد و به نارضایتی‌ها کمتر از حد بهاء می‌داد. ولی آنچه که به شخص من مربوط می‌شد تا حد ممکن نارضایتی‌هایی که من دیدم منعکس می‌کردم و حتی از

ارسال مستقیم نامه سراپا فحاشی (امام) موسی صدر علیه محمدرضا ابا نداشتیم.» (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۴۶۵)

ابله و خیالاتی

فرح پهلوی می نویسد: «ما، در روزهای آخری که در تهران بودیم، به هر وسیله‌ای برای فائق آمدن بر مشکلات متوسل می شدیم. حتی بعضی شب‌ها محمدرضا جلسات احضار ارواح را در نیاوران برگزار می کرد و تعدادی از احضارکنندگان ارواح که در کار خود فوق‌العاده متبحر بودند، می آمدند و می کوشیدند با احضار روح رضاخان و رجال قدیمی از آنها کسب تکلیف و راهنمایی کنند.» (دختر یتیم، ج ۲، ص ۸۱۹)

واقعاً این درست است که گفته‌اند الغریقُ یتشَبَّهُ بکلِّ حشیش.

غریق به هر خس و خاشاک دست می یازد شاید از غرق شدن نجات یابد.

محمدرضا حق خود می دانست که به هر کس و هر چیز برای بقای سلطنت خود متوسط شود اما انسان باور نمی کند در اواخر قرن بیستم افرادی خرافاتی و ابله پیدا شوند که به این گونه امور که با علم و عقل و منطق منافات دارد روی بیاورند. شاه که وقتی نامی از دین و اسمی از اسلام به میان می آمد به شدت واکنش منفی نشان می داد و آن را با پیشرفت‌های علم ناسازگار می پنداشت. در روزهای سخت و سیاه خود - که خود عامل اصلی آن همه تیره‌روزی و سیاهی بود - بدون توجه کردن به ریشه‌ها و عوامل آنها در صدد نجات از آن همه پيله‌ای بود که خود سالها برای اسارت خود تنیده بود. مضحک تر آن که احضارکنندگان ارواح که عمدتاً افرادی شیاد و دام‌گستر بودند برای نجات شاه ابراز ناتوانی می کردند و ارواح را در نجات محمدرضا از بحران، بی‌تقصیر معرفی می نمودند.

آدمکش‌های فطری

فرح پهلوی که در فساد و تباهی کشور سهم بسزایی داشت ببیند چه درد و داغی بر جسم و



□ فرح پهلوی: این حقیقت که محمدرضا پشت سر هم اشتباه می‌کرد غیر قابل انکار است

□ سفاقت و کم‌خردی و بی‌عرضگی‌های مفرط محمدرضا موجب تحقیر وی توسط خانواده‌اش شده بود

جان دارد که چرا ساواک برای بقای سلطنت شوهرش امام خمینی را نکشته است: «حتی پس از امضای قرارداد مودت و دوستی سال ۱۹۷۵ الجزیره، این امکان برای ساواک وجود داشت تا این روحانی ستیزه‌جو را به قتل برساند. اما ساواک که در داخل کشور یک دانش‌آموز را به جرم خواندن یک کتاب ساده شکنجه می‌کرد و مقتول می‌ساخت و سعی می‌کرد به دروغ ابعاد فعالیت خود را در برابر محمدرضا بزرگ جلوه دهد از پیش‌بینی‌های خطرناک [آیت‌الله] خمینی عاجز بود. ارتشبد نصیری که همیشه افتخار می‌کرد در مجلس اعیان انگلیس هم منابع خبری دارد در اطراف [آیت‌الله] خمینی کسی را نداشت تا با شلیک گلوله‌ای سلطنت ما را از نابودی نجات دهد.» (دختر یتیم، ج ۲، ص ۸۰۳)

این هم یکی دیگر از رهنمودهای شهبانوی نیکوکار!! بود که چگونه خباثت ذاتی خود و خاندان آلوده‌اش را به نمایش می‌گذارد. چنین تصور و تصمیم و خواسته‌هایی نشانگر جوّ حاکم بر دربار است که به خوبی مشخص می‌کند آنها و حامیان‌شان حاضر بوده‌اند به هر جنایتی دست بزنند تا چند روز بیشتر به حیات ننگین خود ادامه دهند.

حمایت و تحمیق

فریده دیبا در ادامه راجع به محمدرضا می‌نویسد: «بسیاری از رهبران جهان را هم تحقیر

می کرد و دیوانه و نادان و ابله می خواند. در «باد» کردن محمدرضا و تخریب ذهن و روان او، رهبران خارجی هم سهمی عمده داشتند.

آلمان قدرت عمده اقتصادی و یکی از پیشرفته ترین ممالک اروپایی بود. یادم می آید صدراعظم آن آقای «هلموت اشمیت» به تهران آمده بود و یک شب به اتفاق محمدرضا و فرح و من و تعدادی میهمان دیگر شام می خورد. (شام خصوصی)

هلموت اشمیت در پاسخ سؤال محمدرضا که ایران را چه طور دیدید؟ گفت: باور نکردنی است. این همه پیشرفت و ترقی حتی در اروپا هم وجود ندارد.

بعد هم شروع کرد به تعریف و تمجید از عقل و درایت و رهبری محمدرضا. من و سایر حضار در سکوت به هم نگاه می کردیم. همه متوجه بودیم که هلموت اشمیت غلو می کند. اما متأسفانه محمدرضا غرق در شادی و شعف از این تعریف ها شده و خنده پهنای چهره او را پوشانده بود.

«ژیسکار دستن» رئیس جمهوری فرانسه هم در موقع مسافرت خود به تهران زیاد از حد تعریف محمدرضا را کرد. هر کودک خردسال می دانست این سخنان برای این زده می شود که از محمدرضا امتیازات چرب و شیرین گرفته شود. اما متأسفانه محمدرضا این حرف ها را باور می کرد.

«نیکسون» آمده بود ایران و می گفت هدف از مسافرت به تهران ملاقات با شاهنشاه و اخذ رهنمودهای اعلیحضرت است. محمدرضا هم شروع به دادن دستورالعمل و رهنمود به این افراد می کرد.» (دخترم فرح، ص ۳۴۰-۳۴۲)

اشکالات متعدد دیگر

«اشکال دیگر محمدرضا که آن به تربیت غربی وی برمی گشت این بود که به زندگی خصوصی افراد کاری نداشت. گاهی اوقات که افراد دلسوز به او می گفتند: خوب نیست یک فرد همجنس باز (هویدا) نخست وزیر مملکت کورش و داریوش باشد محمدرضا با خونسردی

می‌گفت: مردم اختیار پایین‌تنه‌شان را دارند.» (همان، ص ۳۱۳).

به نظر ما تربیت غربی محمدرضا نبود که وی یک عنصر همجنس‌باز مانند هویدا را سیزده سال در نخست‌وزیری این کشور مبادی آداب قرار داد بلکه زمان‌پذیری و ذلت محمدرضا بود که هرچه را اجانب از او می‌خواستند انجام می‌داد. هویدا دهها عیب داشت. حتی دوستانش برای وی یک هنر و تخصص ذکر نکرده‌اند.

چون بنای آمریکا دین‌ستیزی بود اصولاً محمدرضا مأموریت داشت که اهداف اسلام‌ستیزانه آمریکا را در ایران انجام دهد. انتخاب هویدای بهایی همجنس‌باز و همجنس‌بازپرور به عنوان نخست‌وزیر در این راستا بود.

خانم فریده دیبا در ادامه اظهارات خود می‌نویسد: «دخترم از این اخلاق شوهرش حسابی حرص می‌خورد. هویدا هم ابایی از به‌کارگیری همجنس‌بازها نداشت. در دولت او چند همجنس‌باز دیگر عضویت داشتند. یکی از اشخاص غلام‌رضا کیان‌پور وزیر دادگستری بود که در مجالس خصوص لباس زنانه می‌پوشید و می‌رقصید. البته باید اعتراف کنم که خیلی قشنگ می‌رقصید!!»

روی هم رفته در دوران نخست‌وزیری هویدا دو پدیده در مملکت ایران چشمگیر شد یک همجنس‌بازی و دیگر افزایش بهایی‌گری.

همه به یاد دارند که مجری تلویزیون یعنی فریدون فرخزاد جلو چشم میلیون‌ها بیننده تلویزیون ادا و اطوار زنانه درمی‌آورد و موضوع همجنس‌باز بودن او به موضوع اصلی روزنامه توفیق تبدیل شده بود. این پدیده ضد‌اخلاق به شهرت حکومت لطمه می‌زد.» (همان، ص ۳۱۳)

مأمور خطرناک امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها

فریده دیبا مادر فرح در ادامه اظهارنظر خود پیرامون هویدا می‌نویسد: «همچنین هویدا مسئولیت اصلی در فریب دادن محمدرضا و دورنگه داشتن او از واقعیات جامعه ایرانی را بر عهده داشت. در دورانی که تورم و رکود اقتصادی افزایش می‌یافت هویدا پیایی از رشد و توسعه

اقتصادی حرف می‌زد.» (همان، ص ۳۱۴)

باید صریحاً بگوییم که تحلیل خانم فریده دیا از نقش هویدا اشتباه است. امروز و پس از آن که دهها جلد کتاب توسط درباریان و ژنرال‌های ارتش و هواداران دولت، درباره محمدرضا نوشته و منتشر شده دیگر تردیدی برای هیچ کس نمی‌ماند که محمدرضا یک مأمور خطرناک امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها برای نابودی «حرث و نسل» کشور ما بوده است. برخلاف این‌گونه ادعاها که می‌خواهند محمدرضا را بی‌اطلاع از مسایل ایران نشان دهند باید بگوییم که محمدرضا خود برنامه‌ریز و مسئول تمامی بحران‌هایی بود که در کشور روی داد. اگر بر فرض نقش هویدا را در تهیه گزارش‌های غیرواقعی دستگاه‌های اجرایی قبول کنیم، مشکلات موجود در نیروهای مسلح و فسادها و تبهکاری‌ها و حیف و میل‌ها و ناتوانی‌های ارتش را چگونه تفسیر کنیم. در نیروهای مسلح که هیچ کس جز محمدرضا دخالت نداشت.

اصولاً محمدرضا را به این منظور در ایران به قدرت رساندند که با تمام قدرت و بدون ملاحظه از احدی امیال اسلام‌ستیزانه غرب را به اجرا درآورد. همین، محمدرضا برآیند تفکرات و سیاست‌های ضددینی غرب بود. او باید همه‌چیز را در کشور به نابودی می‌کشاند تا هیچ کس در برابر خواسته‌های غربی‌ها مقاومت نکند. ساده‌لوحی است اگر گمان کنیم که در وی و در اطرافیان و حامیانش کمترین علاقه به وطن و ارادت به مردم ایران جایگاهی داشته است. راستی اگر هر عنصر دست‌نشانده دیگری از ناحیه استکبار جهانی بر ایران حکومت می‌راند بهتر از محمدرضا عمل می‌کرد. چون حداقل امیدی هر چند کم برای اثرگذاری در وی بود. اما کمترین امیدی برای اثرپذیری محمدرضا نبود.

کمبود و ضعف شخصیت

«علاقه بی‌حد شاه به پرواز با هواپیما توجه فراوان او به بلندتر نشان دادن قدش در عکس‌ها (بخصوص این که هیچ وقت در کنار فرح برای عکس گرفتن نمی‌ایستاد چون از او کوتاه‌تر بود)، پوشیدن کفش‌هایی با تخت کلفت یا نسبتاً پاشنه بلند و تمجید همیشگی او از قلل مرتفع کوهستان

البرز، همه نشان از عقده‌ای دارد که روانشناسان آن را «ایکاردسل» می‌نامند و مشخصه‌اش را در افراد مبتلا چنین توصیف می‌کنند: خودشیفتگی، احساس وجیه بودن، عشق به صعود و پرواز، راست و خدنگ ایستادن، خود را بلندقامت جلوه دادن، آرزوی غلبه بر جاذبه زمین داشتن.» (شکست شاهانه، ص ۲۹ تا ۳۱)

این حالت جنون‌آمیز آثار خارجی روح کوچک و شخصیت کوچک است که می‌خواهد این حقارت را با پرواز و غیره جبران کند. ماروین زونیس در ادامه می‌نویسد:

«عظمت‌طلبی بی‌حد و حصر او به اتخاذ مجموعه سیاست‌هایی منجر شد که مردم ایران را عمیقاً مورد تعرض قرار می‌داد. به علاوه شاه به گونه‌ای شاه بود که با تصور ذهنی ایرانیان از یک رهبری مناسب انطباق نداشت. شاید مهمتر از همه این بود که وی آن‌چنان نظام حکومتی را پی‌ریزی کرده بود که در گرداب عظمت و نمادهای شاهنشاهی غرق شده بود. مظاهری که از تهران سرچشمه می‌گرفت و بر مردم ایران تحمیل می‌شد.

نتیجه این موضع، فاصله افتادن میان فرمانروا و مردم بود. فاصله‌ای که شاه را به نوعی عامل تحمیلی بیگانه تبدیل می‌کرد. این تصویر به دلیل دل‌بستگی شاه به ایالات متحده او روی هم رفته به آسانی باور می‌شد.» (همان، ص ۲۰۶)

آمریکا از «فردیناند مارکوس» در فیلیپین و «محمد رضا» در ایران حمایت می‌کرد. سران آمریکا در یک تحلیل ابلهانه معتقد بودند که چون این کشورها در معرض تهدید کمونیسم هستند نباید «اپوزیسیون» را تحمل کنند و هرگاه سران رژیم برای حفظ حاکمیت و سلطه خود به اعمال زور و قدرت متوسل شوند ایالات متحده آمریکا باید از آنها پشتیبانی کنند. (تاریخ بیست و پنج ساله ایران، ص ۱۱۵)

جانسون با چنین پنداری آمریکا را درگیر جنگ تمام‌عیار و مصیبت‌بار ویتنام کرد. شاه ایران یک چهره مقبول و مورد پسند جانسون و متحد استوار ایالات متحده آمریکا بود. برنامه رفورم و انقلاب سفید همچنین، روش خشن و بی‌رحمانه‌اش را در سرکوب مخالفان تأیید می‌کرد. به گمان جانسون و مشاورانش، شاه ایران مدافع منافع آمریکا، بخصوص در منطقه

خلیج فارس بود و شایستگی پشتیبانی از سوی ایالات متحده را داشت. جانسون جانشین کنندی بود و از حزب او. جانسون قاعداً باید مانند کنندی بیندیشد و مانند او عمل کند. تحلیل کنندی نسبت به رژیم شاه برداشت ما را به اینکه رؤسای جمهور آمریکا حافظ منافع سرمایه‌داران پرنفوذ آمریکایی‌ها و حامی منافع کارتل‌ها و تراست‌ها و کمپانی‌ها هستند تأیید می‌کند. پرزیدنت کنندی محمدرضا شاه را یک دیکتاتور و رژیم او را فاسد می‌دانست. بی‌اعتقادی او به شاه به حدی بود که احتمالاً به خاطر ترس از انقلاب مردمی، مسأله وادار ساختن او به کناره‌گیری از سلطنت و تشکیل شورای سلطنت با به سن قانونی رسیدن فرزند خردسالش را بررسی کرده بود.

اما همان‌گونه که ملاحظه کردیم «لیندون جانسون» در حد افراط از محمدرضا و از دیکتاتوری‌های وی حمایت می‌کرد.

دموکرات‌ها و جمهوری‌خواه‌ها

محمدرضا خود در کتاب «پاسخ به تاریخ» بر نقش خود در ایجاد کنسرسیوم و بخشش ثروت‌های ملی به کشورهای استکباری تأکید می‌کند به طوری که موجب رضایت و تشکر پرزیدنت آیزنهاور (رئیس جمهوری وقت آمریکا) شده است: «...سرانجام پس از مذاکرات طولانی توانستیم با کنسرسیومی مرکب از هفت کمپانی نفتی که بزرگترین شرکت‌های جهان بودند به توافق برسیم. در آن موقع پرزیدنت آیزنهاور طی نامه‌ای از کوشش‌های من در حل مسأله‌ای که دولت مصدق ایجاد کرده بود قدردانی کرد.» (پاسخ به تاریخ، فصل هفتم)

راستی چه اقدامی محمدرضا مرتکب شده بود که مورد تأیید و قدردانی آیزنهاور رئیس‌جمهور خشن آمریکا قرار گرفته بود؟ مصدق از حق مردم ایران در استفاده بیشتر از منافع نفت حمایت می‌کرد. آن روزها دنیای استکباری به سردمداری انگلیس حاضر نمی‌شد به خواست قانونی و طبیعی مردم تن در دهد. اما پس از کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد و بازگشت محمدرضا به قدرت، شاه کماکان به تاراج منابع کشور به سود اجانب و به زیان مردم پرداخت و در این راه به

□ ماروین زونیس: «ملکه فوزیه و ملکه ثریا به دفعات شاه را تهدید کردند که اگر به زن‌بارگی خود در محافل خصوصی ادامه دهد از او جدا خواهند شد»

□ از محمدرضا هیچ هنری حتی توسط همراهان و نزدیکانش نقل نشده است اما در مورد فسادهای گسترده و انواع آلودگی‌های وی حکایتها گفته و کتابها نوشته‌اند

افراط رسید. همین افراط‌کاری‌های شاه بود که موجب قدردانی «پرزیدنت آیزنهاور» شده بود. امام خمینی می‌فرماید: [وقتی می‌گوییم] چرا نفت مسلمین را به کسی که در حال جنگ با مسلمین است می‌دهی؟ او جواب می‌دهد من نوکرم. این طور فرمودند. باید اطاعت کنم. نوکر باید اطاعت کند. چاره ندارد. خودش گفت که مرا نصب کردند. وقتی متفقین آمدند در ایران و صلاح دیدند که من باشم. که خاندان کذا باشد. خدا لعنتشان کند با این صلاحشان. کسی که دست نشانده دیگران است خدمت باید بکند [به دشمنان اسلام]؟ نمی‌تواند نکند. (صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۶۶)

روحانیت از دید محمدرضا

محمدرضا و پدرش بکلی بی‌دین و نسبت به اعتقادات اسلامی لاقید بودند. علاوه بر آن، هر دو به دستور اجانب، اسلام‌ستیزی را پیشه خود کردند. فرح پهلوی اعتقادات محمدرضا را نسبت به اسلام و روحانیت چنین می‌نویسد:

«محمدرضا ملاها را به مثابه ارتجاعی‌ترین گروه‌های اجتماعی ایران ارزیابی می‌کرد...»

محمدرضا می‌گفت اینها تنبل‌ترین آدم‌هایی هستند که خدا خلق کرده است که کار نکنند ولی خوب به شکم و... خودشان برسند و خرافات را در بین مردم تشویق و منتشر کنند. موقعی که

در ماه محرم، مردم لباس سیاه می پوشیدند و برای شهدای کربلا عزاداری می کردند محمدرضا افسوس می خورد و می گفت: این ملت بی شعور، تنها ملت دنیاست که برای دشمنان تاریخی خودش عزاداری می کند. آنها به ایران حمله کردند و دین و استقلال ما را نابود کرده و از میان بردند اما حالا این مردم نفهم برای آنها سینه زنی کرده و خود را مجروح می نمایند. در بی دینی مفرط محمدرضا مقصر اصلی اطرافیانی مانند دکتر ایادی، سپهد خسروانی، هویدا، اسدالله اعلم و امثال آنها بودند.

دکتر ایادی پزشک مخصوص محمدرضا از بهائیان بود. سپهد خسروانی هم که اول مسلمان بود و به واسطه ازدواج با یک زن بهایی تحت تأثیر او قرار گرفت و بهایی شد و حتی تبلیغ بهائیت می کرد. او زنان و دختران زیبای بهایی را آموزش می داد و آنها را به جان هدفهای خودش می انداخت و این زنان و دختران با دلربایی و فتنه گری افراد را شیفته خود می کردند و آنها را به بهائیت می کشاندند.» (دختر یتیم، ج ۱، ص ۴۴۰)

تأکید می کنم قصد ما تجزیه و تحیل رویدادهای معاصر کشورمان است. نگارنده بر آن سر است که ریشه مشکلات کشور را که اسلام ستیزی دودمان پهلوی است شرح دهد و اضافه کند که اسلام و روحانیت می توانند در تمامی مقاطع، کشور را از تهاجم نظامی و فرهنگی و سیاسی جهان خواران حفظ کنند و با بسیج همه امکانات و حمایت مردم به پیشرفت های چشمگیر و رونق اقتصادی برسانند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نگاهی به آثار زینبار انقلاب شاه

«پس از کودتای ۲۸ مرداد و با آغاز سلطه آمریکا بر ایران، مدام تولید نفت رو به افزایش گذاشت به طوری که بدون افزایش قیمت نفت تا سال ۵۱ (به مدت ۲۰ سال) ۴۶۶۷ میلیون لیتره به ایران رسیده بود. تا دو سال قبل از آن، آمریکا به دادن کمک ها و اعتبارات نظامی به ایران ادامه می داد. اما بر اساس طرح کیسینجر، روش عوض شد.



شاه آن قدر پول پیدا کرد که مخارج ایجاد ارتش مجهز را تأمین کند. این ارتش، جز همان نقش که آمریکا می‌خواست بر عهده نداشت. باقیمانده دلارهای نفتی شاه نیز در زمینه‌هایی خرج می‌شد که غرب می‌پسندید. نگاهی به نحوه خرج این درآمدها، روند کلی زندگی رژیم زیرسلطه آمریکا را به خوبی نشان می‌دهد. در حالی که در سال ۳۱ کمتر پولی بابت نفت به خزانه می‌رسید و مملکت با مشکلات کمی ناشی از نداشتن برنامه بر پایه تولیدات خود زندگی می‌کرد. در سال ۱۳۴۲ درآمد نفتی ایران ۲۷/۷ میلیارد ریال بود و ۴۵/۶ درصد درآمدهای دولت را تشکیل می‌داد. هنوز تولید وجود داشت، صادراتی هم نبود. هشت سال پس از انقلاب شاه، این رقم به ۱۵۵/۶ میلیارد ریال رسید. یعنی ۵/۵ برابر. در اینجا نفت تأمین کننده ۶۰٪ از درآمدهای بودجه کشور بود. به این ترتیب آن‌چنان که شیوه مرسوم و همیشگی کشورهای وابسته است، اقتصاد ایران به اقتصادی تک‌محصولی تبدیل شد. با اجرای طرح کیسینجر و جهش ناگهانی قیمت نفت در سال ۱۳۵۴ درآمد نفتی ایران به ۱/۴۷۸/۷ میلیارد ریال رسید.» (از سید ضیا تا بختیار، ص ۵۷۵)

عملکردهای شاه

در این بخش توجه ویژه خواننده را به تفکر حاکم بر کشور در سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ جلب می‌کنیم. البته ساختار سیاسی آمریکا بر استعمارگری است. از طرف دیگر رژیم‌های مردم‌گریز که از حمایت مردم خود محرومند به ناچار به دامن دشمنان کشور پناه می‌برند. هر قدر رژیمی ضعیف‌تر و بی‌کفایت‌تر و مردم‌گریزتر باشد وابستگی‌اش به جهان‌خواران عمیق‌تر می‌شود. گاه میزان وابستگی به قدری موجب انحراف‌های سیاسی و اخلاقی می‌شود که حتی اربابان را هم از عملکرد وابستگان خود به هراس می‌اندازد. ملاحظه بفرمایید:

«پارسونز، سفیر انگلیس در ایران که از برنامه‌های زشت و گستاخانه جشن هنر شیراز به خشم آمده بود می‌نویسد: یکی از صحنه‌ها که در پیاده‌رو اجرا می‌شد تجاوز به عنف بود که به طور کامل به وسیله یک مرد کاملاً عریان یا بدون شلوار درست به خاطر ندارم با یک زن که پیراهنش به وسیله مرد متجاوز چاک داده شده می‌شد در مقابل چشم همه صورت می‌گرفت. صحنه مسخره

دیگر پایان نمایش هم این بود که یکی از هنرپیشگان اصلی نمایش باز هم در پیاده‌رو شلوار خود را کند، هفت تیری را...

پارسونز اضافه می‌کند «این موضوع را با شاه در میان گذاشتم و به او گفتم اگر چنین نمایشی به طور مثال در شهر منچستر انگلستان اجرا می‌شد کارگردان و هنرپیشگان آن جان سالم به در نمی‌بردند. شاه مدتی خندید و چیزی نگفت.» (خاطرات دو سفیر، ص ۲۲۷)

واقع این بود که صحنه‌های تئاتر جشن هنر شیراز اشتباهی صورت نمی‌گرفت بلکه امور حساب شده‌ای بود تا جوانان را به انحراف بکشند، نمونه آن حمایت شاه از انجمن پژوهش گران و روشنفکران بود که رسماً به نخست‌وزیر گفت: این انجمن مفید است چون توجه نسل جوان را منحرف می‌کند. (خاطرات اسدالله اعلم، ص ۴۵۳) رژیم شاه هرچه توجه نسل جوان را از واقعیت‌های موجود منحرف می‌کرد مورد حمایت قرار داد. با این که زشتی این اعمال توسط سفیر انگلیس به شاه تذکر داده شد شاه این اقدامات را حتی پس از سقوط می‌ستاید و می‌گوید: ما روحاً حالت ضدارتجاعی داشتیم و شهبانو نیروی محرکه هنر مدرن و جشنواره‌های تئاتری بود که جسورترین و پیشروترین هنرمندان را گرد می‌آورد. (پاسخ به تاریخ، ص ۲۲۵) عمدی بودن این صحنه‌های نمایش از دفاعیات فرح نیز مشاهده می‌شود. وی بعدها و در تبعید از جشن دفاع کرد و اظهار داشت: «این جشن هنر اصیل و سنتی تمام جهان را به ایران آورد.» (چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران، ص ۴۲۵)

خرید اسلحه از آمریکا

کودتای ۲۸ مرداد به انتظار طولانی شاه برای سلطه مطلق بر کشور و سرکوب مردم پایان داد. اصولاً کار پادشاه، دیکتاتوری است. محمدرضا، دیکتاتوری را برای تأمین منافع بیشتر آمریکا می‌خواست. یکی از خواست‌های آمریکا فروش اسلحه به ایران بود:

«خرید اسلحه علاوه بر این که خواست دیرین شاه بود منظور اصلی کیسینجر و نیکسون برای بالا بردن قیمت نفت محسوب می‌شد. تنها با سرازیر شدن دلارهای نفتی به سوی کمپانی‌های



سازنده اسلحه، جلوگیری از ورشکستگی این شرکت‌ها که تاکنون برای جنگ ویتنام تجهیزات می‌ساختند ممکن بود. پس، کارگزاران حکومت آمریکا که تاکنون گاهی از خریدهای بیش از اندازه نظامی شاه، انتقاد می‌کردند اینک مشوق او بودند تا هر چه بیشتر اسلحه بخرد.

علاقه شدید شاه به خرید اسلحه که بخشی از آن را از پدرش به یادگار برده بود سابقه‌ای داشت به اندازه طول سلطنت او. منتها در سالهای نخست پس از جنگ جهانی دوم، فقر بودجه مملکت و ناتوانی شاه در اعمال قدرت و نفوذ در اداره کشور مانع از خریدهای پررقم می‌شد. آمریکایی‌ها که مستشاری ارتش ایران را به عهده داشتند خود وام می‌دادند و خود وارد می‌کردند. پس از کودتای ۲۸ مرداد و امضای قرارداد کنسرسیوم، شاه وارد میدان شد. منتهی کماکان به عنوان تقاضای کمک نظامی. گرچه در همان تاریخ حدود ۳۰٪ بودجه کشور صرف ارتش می‌شد ولی وام‌ها و اعتبارات نظامی آمریکا سهم بیشتری داشت.» (از سید ضیا تا بختیار، ص ۵۸۰)

البته اعتبارات نظامی آمریکا برای شاه حکم دانه پاشیدن برای به دام انداختن وی و ایران را داشت. به عبارت بهتر، حکومت دست نشانده ایران کمک‌های نظامی آمریکا را جذب می‌کرد تا علاوه بر آن که از منافع آمریکا دفاع کند در موقعیت مناسب کمک‌ها را جبران کند یعنی این کمک‌ها حداقل برای محمدرضا کمک بلاعوض نبود. ایران و شاه در آن سال‌ها به مانند اتومبیلی می‌ماندند که باتری آن خالی (دشارژ) شده باشد. آمریکا با اطلاع از ظرفیت بالای ایران و ضعف و زبونی و وابستگی شدید محمدرضا این اعتبارات را به شاه می‌داد تا سرانجام اتومبیل ایران به راه بیفتد. در آن صورت بیشتر درآمدهای نجومی ایران را به خود اختصاص می‌داد که این طور هم شد.

جنگ کره و سلاح آمریکایی

سازندگان و دارندگان سلاح به دنبال به راه انداختن جنگ در دنیا هستند تا تولیدات خود را بفروشند. «در اینجا جنگ کره اثر مهمی داشت. در حالی که بودجه نظامی آمریکا در سال ۱۹۵۰ حدود ۲/۶ میلیارد دلار بود. چهار سال بعد این رقم به ۱۰/۶ میلیارد دلار رسید. با پایان گرفتن جنگ کره صنایعی که در آن چهار سال هر روز هواپیما، تانک و موشک به جبهه فرستاده بودند

روی دست آمریکا ماند. آمریکا یا می‌بایست تولید این صنایع را محدود کند و از پیشرفت‌های نظامی خود در مسابقه با شوروی دست بردارد که این غیرممکن بود و یا بازارهای تازه برای تولیدات نظامی آن کشور پیدا شود. کنگره آمریکا به پیشنهاد کندی (رئیس‌جمهور وقت) لایحه‌ای را تصویب کرد و به دولت اجازه داد تا به دوستان آمریکا اسلحه بفروشد.

«رابرت مک نامارا» وزیر دفاع کندی گرگ‌های «نورترپ»، «لاکهد»، «بوئینگ» و «داگلاس» صنایع بزرگ اسلحه‌سازی را به جان جهان انداخت. از سوی دیگر وزارت خزانه‌داری آمریکا، اعتبارها و وام‌هایی به تصویب رساند که می‌بایست به کشورهای جهان سوم پرداخت شود تا به شرکت‌های اسلحه‌سازی برای خرید اسلحه بدهند.» (همان، ص ۵۸۱)

خوانندگان عزیز به خوبی می‌دانند که ابرقدرت‌ها در هیچ کشوری هیچ اقدام مفید و قابل توجهی برای رفاه مردم انجام نداده‌اند. کمک‌های آنها هم محدود و هم غیرمؤثرند. پرداخت وام‌ها و اعتبارات آنها هم شرط و شروط بسیار دارد. از جمله:

۱- به کشورهای خاصی تعلق می‌گیرد، کشورهایی که وابسته به ابرقدرت‌ها باشند. هر قدر اسارت سران بیشتر بود وام بیشتری دریافت می‌کردند.

۲- اعتبارات را هرگز به کشورها پرداخت نمی‌کنند بلکه وام و اعتبارات به پروژه تعلق می‌گیرد.

۳- این پروژه‌ها تماماً توسط ابرقدرت‌ها پیش‌بینی می‌شود. با توجه به موارد سه‌گانه فوق به خوبی روشن می‌شود که وام‌ها و اعتبارات وزارت خزانه‌داری آمریکا در آن زمان برای اجرای پروژه‌های مطلوب آمریکا تعلق می‌گرفت. یعنی کشورهای دریافت‌کننده اعتبارات، مجری دستورات فرمانطقه‌ای آمریکا می‌شدند. ضمناً در فرصت معین اقساط همان وام‌ها را باید به آمریکا بازگردانند.

اسارت، شرط دریافت وام

شاه ایران آن قدر در این کار شتاب و اشتها داشت که جان کندی را به نگرانی انداخته بود. او



□ محمدرضا می‌گفت این مردم قادر به انجام هیچ چیز نیستند، مثل گوسفند می‌مانند

□ محمدرضا در ارتش بویژه سعی می‌کرد افراد بی‌عرضه و نوک‌صفت و بله‌قربان‌گو و حقیر را مصدر امور کند

سرانجام شاه را مجبور کرد که نیمی از فهرست درخواست‌های خود را حذف کند. این سیاست فروش اسلحه از سوی دیگر مصادف بود با گردن نهادن خریداران به سلطه استثماری آمریکا. خریداران با این شرط از وام‌ها و اعتبارات هدایی کندی می‌توانستند استفاده کنند که برنامه‌های دیکته شده از واشنگتن را به اجرا درآورند و قول بدهند که به زودی توانایی پرداخت صورت حساب‌های نظامی خود را پیدا کنند. شاه چنین کرد و با «انقلاب سفید» آخرین سال‌های استفاده از این وام‌ها و اعتبارات را گذراند. نیکسون که وارد کاخ سفید شد موهبت‌هایی برای رژیم شاه با خود داشت. یکی هم این بود که او را به خریدار اول صنایع نظامی آمریکا تبدیل کرد.

در این دوران مشکلی هم در آمریکا پیدا شده بود که ناشی از جنگ ویتنام بود که در اثر آن «پنتاگون» خود محصولات کارخانه‌های اسلحه‌سازی را می‌خرد و در هندوچین «ویتنام، کامبوج و لاوس» مصرف می‌کرد.

برای نخستین بار در مدت ۵۰ سال در سال ۱۹۶۸ میلادی موازنه بازرگانی خارجی آمریکا رقمی منفی نشان می‌داد. کیسینجر با پایان دادن به جنگ ویتنام و اعلام «دکترین نیکسون» ترفندی به کار برد و این موازنه منفی را یکباره با سرازیر کردن سفارشات کشورهای وابسته به آمریکا به دفاتر نظامی جبران کرد. کشورهای دارنده نفت و عضو اوپک مأمور شدند تا دلارهایی که بر اثر بالا رفتن قیمت نفت از جهان جمع‌آوری می‌کنند به مصرف خرید اسلحه از آمریکا برسانند. باز

هم شاه ایران در ردیف اول بود.

هر زمامداری به صفتی مشهور است. اگر بعضی از پادشاهان قدیم ایران به شجاعت و جهانگیری معروف بوده‌اند و یا بعضی ادیب و ادب‌پرور، اما محمدرضا خریدار سلاح‌های مرگبار جنگ‌افروزان جهانی شده بود.

«بلافاصله پس از شاه ایران رژیم سعودی بود. اینک دیگر مدیران «لاکهید» و «نورتروپ» و «بوئینگ» راهی خاورمیانه شده بودند. یک شب در میهمانی خانه تیمسار طوفانیان فردا در ضیافت شیخ کویت و شب دیگر در دفتر کار شاهزاده سعودی.

تجارت مرگ تمام جهان را زیر بال و پر گرفت. هیچ کجا شبیه به ایران نبود. چند سال پس از آشوبی که کیسینجر به راه انداخت وقتی «کمیسون سناتور چرچ» کار کمپانی‌های اسلحه‌سازی را بررسی کرد همه فساد و رشوه و حق دلالی‌های غیرقانونی بود. حاصل اولین بررسی‌ها لرزه بر اندام بسیاری از حکومت‌های جهان انداخت. رژیم کهنسال سلطنتی هلند نزدیک بود ساقط شود. پرنس برنهارد شوهر ملکه از تمام سمت‌هایش برکنار شد. «تاناکا» نخست‌وزیر ژاپن از قدرت به زیر آمد. حزب حاکم ایتالیا و چند وزیر زیر و رو شدند. «اشتراوس» وزیر دفاع قدرتمند آلمان غربی به بازپرسی کشیده شد. نیکسون و رئیس‌ان پنتاگون متهم شدند. اما موضوع خریدهای ایران و سعودی و شیخ‌نشین‌های دارنده نفت آن قدر برای سرمایه‌داری آمریکا مهم بود که ترجیح دادند بازپرس‌ها به خاورمیانه نیایند. آمار نشان می‌دهد که وقتی قیمت نفت بالا رفت در عرض یک سال فروش نظامی آمریکا از ۳/۹ میلیارد دلار به ۸/۳ میلیارد رسید. نیمی از این میزان یعنی نزدیک به ۴ میلیارد دلار فقط شاه ایران خرید کرده بود. به این ترتیب بلندپروازی‌های جنون‌آسای شاه موجب شده بود که او در سال ۱۹۷۴ به اندازه تمام دنیا در سال ۱۹۷۳ از آمریکا اسلحه بخرد.» (همان، ص ۵۸۲)

تقلب و تزویر در خریدهای نظامی شاه

این که از خریدهای نظامی شاه سودهای کلان نجومی عائد شرکت‌ها و کمپانی‌های



آمریکایی و اروپایی می‌شد حرفی نیست. معاملات نظامی در تمام دنیا بسیار گران است. زیرا:
اولاً: تولید این سلاح‌ها در انحصار چند کشور است. آنها تولیدات خود را به هر کشور و به هر قیمتی که بخواهند به فروش می‌رسانند.

ثانیاً: یکی از راه‌های عمده در آمد کشورهای بزرگ فروش سلاح است. بنابراین کشورهای خریدار سلاح ۱- در انتخاب نوع سلاح ۲- در تعیین تعداد سلاح ۳- در تعیین قیمت سلاح، هیچ‌گونه آزادی عمل و اختیاری نداشتند.

علاوه بر اینها کشورهایی مانند ایران در زمان محمدرضا سوده‌های گزاف دیگری از رهگذر تقلب در امر معاملات نظامی و تزویر نصیب استعمارگران می‌کردند یکی از آن شاهکارها به شرح زیر است:

محمدرضا که در جزییات خریدهای نظامی هم دخالت می‌کرد و به نوعی تقلب در این معاملات دست می‌زد که سود خود و درآمدهای خود را از این معاملات بالا ببرد. بعضی از این تقلبات بدین قرار بود:

الف: تزویر در تعداد. محمدرضا سفارش ۱۶۰ دستگاه تانک M۶۰ را به کارخانجات تولید تانک آمریکایی می‌داد ولی چون تحویل آنها تدریجی بود و در مدت سه سال تحویل ارتش ایران می‌شد ۱۵۰ دستگاه تانک تحویل می‌گرفت. بدین ترتیب سود ده دستگاه تانک را تماماً به جیب می‌زد.

ب: تزویر در قطعات. روشن بود که این سلاح‌ها نیاز به قطعه داشت. پرواضح است که قطعات و لوازم یدکی سلاح‌های نظامی هم بسیار گران است. محمدرضا در مورد تأمین لوازم یدکی سلاح‌های آمریکایی، هم، سود زیادی از رهگذر تأمین آنها می‌برد. این هم بسیار عجیب بود. یعنی محمدرضا مثلاً هزار قطعه تانک می‌خرید و فاکتور ۱۵۰۰ قطعه را واسطه‌های او به وزارت جنگ تحویل می‌دادند. سود این تفاوت تعداد متعلق به محمدرضا بود.

ج: تفاوت قیمت. محمدرضا با توافق نانوشته با تولیدکنندگان سلاح و به خصوص با تفاهم با واسطه‌ها، گاه تا دو برابر قیمت قطعات را از وزارت جنگ ایران می‌گرفت. مابه‌التفاوت قیمت را به

حساب شخصی خود در بانک‌های سوئیس واریز می‌کرد.

پدیده سوءاستفاده‌های کلان از خریدهای نظامی در طول سلطنت محمدرضا ادامه داشت. این پدیده زشت، بخصوص بعد از ۲۸ مرداد و پس از تبعید حضرت امام شکل جدی‌تری به خود گرفت. اوج این حرکت خیانت‌بار در سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ و پس از افزایش ناگهانی قیمت نفت روی داد.

افزایش قیمت نفت درآمدهای شاه را چند برابر کرد. یک قلم از خیانت‌های محمدرضا خرید ۸۰ فروند هواپیمای جنگنده F-۱۴ برای ارتش بود. اما اسناد همگی حکایت از آن دارند که فقط ۷۸ فروند تحویل نیروی هوایی شد. یعنی هرگز دو فروند تحویل ایران نشد. همانگونه که گفتیم کشور قیمت ۸۰ فروند F-۱۴ پرداخت اما ۷۸ فروند تحویل گرفت. قیمت دو فروند جنگنده پرداخت شده که تحویل نیروی هوایی نشد تماماً به محمدرضا تعلق گرفت. حال اگر قیمت هر جنگنده F-۱۴ را ۴۰ میلیون دلار بدانیم محمدرضا از رهگذر همین معامله ۸۰ میلیون دلار عایدش شده است.

نکته قابل ذکر دیگری که در همین حال باید اضافه کنیم پورسانت (حق‌العامل) محمدرضا از همه معاملات به ویژه معاملات نظامی بود. محمدرضا از تمام معاملات خارجی سهم خود را می‌برد. ظاهراً وی ۵٪ از تمامی معاملات سود خالص خود را داشت:

«در آمریکا، شاه از یک جهت دیگر نیز بر سایر مشتری‌های صنایع نظامی برتری گرفت. سیستم خرید و رشوه و حق‌العامل‌گیری در ایران چنان حساب شده و بسته بود که به هیچ‌جا درز نمی‌کرد و هیچ خطری برای مدیران افسار گسیخته «صنعت مرگ» بوجود نمی‌آورد. شاه، ارتشبد طوفانیان را به عنوان نماینده خریدهای خود قرار داده بود. این امیر خوشگذران و ثروتمند ارتش شاه را «ژنرال پنج درصدی» لقب داده بودند. جز او کس دیگر حق نداشت در این میدان سرک بکشد.

طوفانیان حق‌العامل پنج درصدها را به حساب شاه می‌ریخت. بعدها درصد کمی از آن را به

عنوان پاداش دریافت می‌کرد.» (همان، ص ۵۸۵)

□ فرح: ساواک از پیش‌بینی‌های خطرناک [آیت‌الله] خمینی عاجز بود. ارتشبد نصیری در اطراف [آیت‌الله] خمینی کسی را نداشت تا با شلیک گلوله‌ای سلطنت ما را از نابودی نجات دهد

یادآوری می‌شود که وقتی خرید اسلحه در یک سال به ۱۰ میلیارد دلار رسید پنج درصد آن پانصد میلیون دلار می‌شود که یک قلم از درآمدهای شاه در یک سال بوده است. اگر سوءاستفاده‌های حاصل از تقلب و تزویر را هم بر آن بیفزاییم درآمدهای شاه از این رهگذر بسیار بیشتر از پانصد میلیون دلار بوده است.

علاوه بر آن شاه و خانواده شاه از همه معاملات درصد خاص خود را داشتند و از هر امتیازی که به سوءاستفاده‌کنندگان داخلی و خارجی می‌داند سهم عمده‌ای را می‌بردند. همین سوءاستفاده‌ها بود که کارشناسان اعلام کردند محمدرضا هنگام فرار از ایران در بعد از ظهر ۵۷/۱۰/۲۶ بیش از ۳۷ میلیارد دلار ثروت داشته است. (۵۷ سال اسارت، ج ۴، ص ۳۳۸)

ایجاد و تداوم جنگ مطلوب آمریکا پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
یکی از بحث‌های بسیار مهم و استراتژیک، سلطه سنگین امپریالیسم آمریکا بر بسیاری از مناطق جهان است. در اواخر جنگ جهانی دوم و درست در شرایطی که انگلیس جنگ را باخته بود و توانایی مقابله با تهاجم هوایی هیتلر را نداشت دولت تازه نفس آمریکا با بمباران دو شهر «هیروشیما» و ناکازاکی در اوت ۱۹۴۵ صحنه جنگ را عوض کرد. آمریکا که به دلیل دور بودن از میدین جنگ، هیچ‌گونه آسیب و زبانی ندیده بود علاوه بر آن با فروش سازوبرگ نظامی به کشورهای اروپایی، سود هنگفتی به دست آورده بود. بعد از جنگ از موقعیت پیش آمده حداکثر

سوءاستفاده را برای سلطه بر جهان و یا بخشی از جهان بعمل آورد. این اشتباه است که بعضی عقیده دارند قانون اساسی آمریکا به رؤسای جمهور این کشور اجازه دخالت در امور دیگر کشورها را نداده است و یا آن که دولتمردان آمریکایی به دلیل ملاحظات انسانی رغبتی به جنگ افروزی ندارند. اینها شعاری بیش نیست. اصولاً سلطه حاصل قدرت است. اگر زمامداران عالم فاقد قدرت بودند تصور سلطه را هم به مخیله خود وارد نمی کردند. قدرت‌های مادی عالم که قدرت را وسیله‌ای برای تأمین منافع کمپانی‌های تهیه اسلحه می‌خواهند و یا بهتر بگوییم زمامداران قدرت‌های بزرگ که با پول‌های صاحبان کارخانجات تولید سلاح به قدرت رسیده‌اند چاره‌ای جز اجرای خواست کارخانه‌داران ندارند. تأمین منافع آنها نیز در گرو ایجاد جنگ‌های منطقه‌ای و محدود، ناآرام کردن مرزهای کشورهای، جلوگیری از اتحاد ملل، ممانعت از انعقاد پیمان‌ها و بازداشتن کشورها از بوجود آمدن قدرت‌های جدید با جلوگیری از رشد ملت‌ها و ایجاد موانع زیاد در انتقال تکنولوژی است. این یک تحلیل نیست. این یک واقعیت است. ایجاد تداوم و گسترش جنگ‌های منطقه‌ای، مطلوب آمریکا و هم‌پیمانان آمریکاست.



یک ادعای بوج!

وقتی زمامداری فاقد حمایت مردمی باشد لاجرم به دامان بیگانگان پناه می‌برد تا بدین وسیله از حمایت‌های آنها بهره‌بردارد. به میزانی که زمامداران وابسته رابطه خود را با مردمشان ضعیف کنند طوق اسارت بر گردن خودشان محکم‌تر می‌شود. به ندرت دیده شده که بیگانگان در موقع عمل و آزمایش به حمایت جدی از افراد دست‌پرورده خود بپردازند. بیگانگان محمدرضا را سرکیسه می‌کردند. امکانات کشور را به تاراج می‌بردند و به جای آنها سلاح‌های دست‌دوم را با قیمت‌های گزاف به آنها می‌فروختند. آنگاه تبلیغ می‌کردند که مثلاً ارتش محمدرضا قوی‌ترین ارتش خاورمیانه است!

محمدرضا که اصولاً عنصری مغرور بود و با حمایت‌های گسترده غرب عموماً و آمریکا به خصوص مغرورتر شده بود و همچنین از مجهز شدن ارتش به سلاح‌های مدرن خوشحال و خرسند گشته بود از روی غرور و نخوت در روز نوزدهم بهمن ماه ۱۳۵۳ رسماً اعلام کرد: «هیچ کشوری قدرت حمله به ایران را ندارد.» (روزشمار تاریخ از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ج ۲، ص ۲۹۳)

بیست و چهار ساعت از ادعاهای شاه بیشتر نگذشته بود یعنی در روز ۵۳/۱۱/۲۰ ارتش بعث عراق به مرزهای غربی کشورمان تجاوز کرد و با حمله به پاسگاههای مرزی، سه ژاندارم را کشتند و چندین نفر هم مجروح کردند. (همان)

معلوم می‌شود که دارندگان سلاح‌های پیشرفته و گران‌قیمت نباید از حامیان قدرت رقیب غفلت کنند. شاه تمامی خریدهای خود را از غرب کرده بود ولی از روسیه که حامی عراق و تحریک‌کننده عراق بود غافل شده بود.

چرا چائوشسکو را کشتند؟

یکی از زمامداران معروف اروپای شرقی «نیکولای چائوشسکو» رئیس‌جمهور سابق رومانی است. رومانی یک کشور فقیر اروپایی است. این کشور سالها تحت نفوذ اتحاد شوروی سابق بود. چائوشسکو به تدریج خود را از یوغ سلطه شوروی خارج کرد ولی به دلایلی چند غرب به

سرکردگی آمریکا نتوانست و یا نخواست او را در جرگه خود درآورد. علت آن هم روحیه استقلال طلبی وی بود.

چائوشسکو که نمی‌خواست کشور خود را زیر سلطه شوروی قرار دهد همان روحیه وی نمی‌گذاشت که کشور دیگری را جانشین مسکو کند، نه آمریکا را و نه انگلیس را. رهبر رومانی تلاش می‌کرد کشورش را به دور از نفوذ بیگانگان قرار دهد. لذا غربی‌ها و غرب پرستان وی را دیوانه می‌دانستند. درست همان اتهامی که سالها علیه رهبران مستقل کشورهای جهان سوم به راه انداخته‌اند. جرم پاتریس لومبوا، مصدق، سوکارنو مگر چه بود؟ و امروز که تمامی هنر و توان آمریکا و حامیان و هم‌پیمانان غربی وی برای تضعیف جمهوری اسلامی ایران به کار افتاده است مگر جرم و یا اتهام ما چیست؟ بزرگترین گناه ما این است که نمی‌خواهیم زیر سلطه آمریکا برویم.

سرانجام چائوشسکو در بازگشت از آخرین سفر خارجی خود که اتفاقاً کشور ما بود توسط هواداران آمریکا در فرودگاه بخارست دستگیر و اعدام شد تا هم از چائوشسکو انتقام کشیده باشند و هم ایران را تحقیر کرده باشند.

چائوشسکو و افرادی که مانند وی می‌اندیشند از دید آمریکا و هم‌پیمانان آمریکا افرادی دیوانه، ماجراجو، طرفدار تروریسم، ضد حقوق بشر و دیکتاتورند که باید اعدام شوند. البته چائوشسکو هرگز برای ما و مردم ما الگو نبوده است. اما وی هرچه بود ملی و مستقل بود.

چائوشسکو از دید محمدرضا

محمدرضا معتقد بود کشورهای کوچک نمی‌توانند بدون دوستان بزرگ روی پای خود بایستند و به توسعه و ترقی دست یابند. اما چائوشسکو اعتقاد داشت: این کشورهای بزرگ هستند که نمی‌توانند بدون غارت کشورهای کوچک به حیات خود ادامه دهند.

محمدرضا دو نفر از رهبران جهان را دیوانه می‌دانست و بارها به مناسبت‌های مختلف که

گفتگوهای خصوصی در میان بود این نظر را اعلام کرد. یکی سرهنگ قزافی رهبر لیبی بود و دومی چائوشسکو در ملاقات با محمدرضا به او گفته بود: ایران و کشورهای نفت خیز خاورمیانه باید اتحادیه قوی تشکیل دهند و نفت خود را آزادانه استخراج کنند و به دست خود به فروش برسانند.

او گفته بود که رومانی تا قبل از جنگ جهانی دوم یک کشور صادرکننده نفت در اروپا بود ولی شرکت‌های غارتگر، نفت رومانی را تا آخرین بشکه غارت کردند و یک محیط زیست مخروبه باقی گذاشتند و رفتند.

چائوشسکو می گفت: غربی‌ها نفت را خریداری می کنند اما در قبال نفت به آن اندازه به شما پول می دهند که فقط می توانید لوازم استخراج نفت و هزینه قطعات فنی و ملزومات مورد نیاز چاه‌های نفتی را وارد کنید و مقداری هم برایتان بماند تا مواد غذایی خریداری نمایید و از گرسنگی نمیرید تا باز بتوانید نفت استخراج کنید و به غربی‌ها بدهید.

او شرکت‌های غربی را غارتگرانی بی‌رحم معرفی می کرد که نفت و منابع کانی کشورهای جهان سوم را غارت می کنند و در قبال این منابع پولی اندک به عنوان صدقه می پردازند. پولی که فقط به اندازه استخراج این منابع است.

محمدرضا اعتقاد داشت این مرد دیوانه است. بیشتر از آن که وقت خود را صرف مذاکرات در مورد روابط دو کشور کند صرف تبلیغات ضد غربی می کند. در تهران او همراه با محمدرضا به بازدید از کارخانه ایران ناسیونال رفت که یک اتومبیل انگلیسی را سوار می کرد.

محمدرضا با غرور و خوشوقتی پیکان را که تازه یکی دو سال بود در ایران ساخته می شد به عنوان پیروزی صنعتی ایران به چائوشسکو نشان داد. اما چائوشسکو به محمدرضا گفته بود شما اگر اسب پرورش بدهید بهتر از آن است که اتومبیل انگلیسی را به نفع اقتصاد بریتانیا سوار کنید و به مردم خودتان بفروشید.

محمدرضا می گفت این مرد ک دهاتی آداب سیاست را هم نمی داند...

شب‌ها به نوبت برق محله‌های شهر بخارست قطع می‌شد. چائوشسکو در این مورد گفت: امکانات ما برای تهیه سوخت نیروگاهها کم است و ما سعی می‌کنیم با امکانات خودمان زندگی کنیم. به همین سبب برای داشتن برق پیوسته حاضر نیستیم از خارجی‌ها وام بگیریم و برای چند ساعت روشنایی بیشتر به جهان‌خواران و جهان‌خواهان بدهکار شویم.

چائوشسکو می‌گفت: کشورهای غربی هم مستعمره هستند. مستعمره سرمایه‌سالاران یهودی و شرکت‌های بزرگ. وی فوق‌العاده به غربی‌ها بدبین بود. غرب را فاقد فضیلت‌های اخلاقی و ارزش‌های بشری و انسانی می‌پنداشت.

متوجه شدم که چرا محمدرضا این مرد را دیوانه می‌داند. چائوشسکو بسیاری از کشورهای اروپای غربی را هم مستعمره می‌دانست.» (دخترم فرح، ص ۲۰۵)

فریده دیبا در ادامه بحث شاه پیرامون چائوشسکو و اظهارات رئیس‌جمهور رومانی می‌نویسد: «پذیرایی در کاخ میهمانان خارجی بخارست مثل پذیرایی در کاخ باکینگهام لندن و یا کاخ ورسای پاریس با شکوه و تشریفاتی نبود اما نوع غذاها دوست داشتنی‌تر و دلچسب‌تر بود. موسیقی آنها نیز دل‌انگیزتر از نوازندگی غربی بود...»

همسر چائوشسکو زنی معمولی بود و چندان از زیبایی برخوردار نبود. در میهمانی رسمی که در بخارست برگزار شد چائوشسکو فقط با همسر خود یک بار رقصید و از زنان دیگر که در مجلس بودند تقاضای رقص نکرد. در حالی که در غرب رسم است میهمانان با زنان یکدیگر می‌رقصند. من فکر کردم که اگر حالا در پاریس، لندن و یا واشنگتن بودیم فرح مجبور بود با رهبران آن کشورها برقصد و حتی ماچ هم بدهد... (همان، ص ۲۰۶)

محمدرضا در آغاز دهه ۱۳۵۰

محمدرضا بخصوص پس از جشن‌های پرهزینه دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی که بیش از یک میلیارد دلار برای مردم ما هزینه در برداشت، دیگر به کلی زمام عقل و مصلحت خود را از دست داد. علم می‌نویسد:



□ لیندون جانسون در حد افراط از محمدرضا و دیکتاتوربهای وی حمایت می کرد

□ هر قدر رژیمی ضعیف تر و بی کفایت تر و مردم گریز تر باشد وابستگی اش به جهان خواران عمیق تر می شود

«دو سالی پس از جشن های دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی که بزرگ ترین ضیافت شاهانه بود شاه در مصاحبه ای گفت: من به عنوان یک مرد و یک پادشاه به آنچه می خواسته ام دست یافته ام. به راستی همه چیز دارم و زندگانی من همچون رؤیایی زیبا به پیش می رود.» (یادداشت های علم، ج ۱، ص ۶۱)

این رؤیای شاه خواب خوش چهار برابر شدن بهای نفت بود. اما کابوس پنج برابر شدن ارزش کالاهای وارداتی از آمریکا اروپا و ژاپن شاه را از رؤیایش به بیرون پرتاب کرد. برگزاری جشن های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی با افزایش ناگهانی بهای نفت میسر می شد. در آغاز قرار بود در سال «کوروش بزرگ» دو هزار و پانصد مدرسه ساخته شود اما دلارهای نفتی در آشپزخانه «ماکسیم» گران ترین رستوران فرانسه و صاحب نام ترین آشپز جهان دود شد. تخم بلدرچین با خاویار، خوراک خرچنگ، کباب بره، قارچ، طاووس بریان انباشته از جگر غاز و دسر شامل تمشک تازه محصول فرانسه با لعاب و تمشک مخصوص بود. «ماکس بلوئه» فرانسوی که با ۲۵۹ سرآشپز و پیش خدمت ده روز پیش از برگزاری مراسم جشن از فرانسه آمده بود، سرپرستی پذیرایی ها را به عهده داشت.

رستوران ماکسیم پاریس، غذا و مشروب از جمله ۲۵۰۰۰ بطری شراب مخصوص تهیه دیده بود. (پهلوی ها، جلد سوم، ص ۲۷)

محمدرضا بعد از جشن‌های دو هزار و پانصد ساله

محمدرضا که تحت تأثیر روحیه مردم‌گریزی خود با مردم ایران قهر کرده بود بعد از جشن‌های دو هزار و پانصد ساله حسابی هوایی شده بود. تلقینات بیگانگان هم در مردم‌گریزی وی تأثیر زیادی داشت. این دو عامل، محمدرضا را به عنصری غیرقابل پیش‌بینی درآورد.

«در این سالهای پایان عمر سلطنت، به خصوص بعد از سالهای ۱۳۵۰ و پس از جشن‌های دو هزار و پانصد ساله محمدرضا دیگر خویشتن را آدمی زمینی و مانند دیگران نمی‌دید. در مناسبت‌های مختلف حتی در مجامع و محافل و ملاقات‌های عمومی خود را یک انسان ویژه و نظر کرده که مورد حمایت نیروهای ماوراء زمینی است معرفی می‌کرد و گاهی اوقات با ما از خواب‌ها و رؤیاهایش صحبت می‌نمود و می‌گفت مطمئن است نیروهای ماوراءالطبیعی رسالت شاهنشاهی را بر دوش او گذاشته‌اند.

در این ده سال آخر سلطنت به حرف هیچ خیرخواه و مصلحی گوش نمی‌کرد و همه را احق و کودن و ابله و نادان و بی‌اطلاع و عقب‌افتاده می‌دید... محمدرضا هرکس را نمی‌پسندید توده‌ای یا دیوانه می‌نامید. هیچ ندای مخالفی را تحمل نمی‌کرد. بسیاری از رهبران جهان راه تحقیر می‌کرد و دیوانه و ابله می‌خواند. در باد کردن محمدرضا و تخریب ذهن و روان او رهبران خارجی هم سهمی عمده داشتند. مثلاً نیکسون (رئیس‌جمهور اسبق آمریکا) آمده بود ایران و می‌گفت هدف او از مسافرت به تهران ملاقات با شاهنشاه و اخذ رهنمودهای اعلی‌حضرت است. محمدرضا هم شروع به دادن دستورالعمل و رهنمود به این افراد می‌کرد.

دخترم از این زودباوری محمدرضا حرص می‌خورد و رنج می‌برد اما چه کسی جرأت داشت مضرت این ساده‌لوحی را به محمدرضا گوشزد کند؟

به اعتقاد من محمدرضا به درد این جامعه به ویژه به درد کارهای سیاسی نمی‌خورد.» (دخترم

فرح، ص ۳۴۱)

جالب است که محمدرضا از دید یک زن خانه‌دار مانند فریده دیا هم به بی‌کفایتی و ناتوانی معروف است، خانمی که در همه‌جا از محمدرضا حمایت کرده است. باید از همین یک نکته



□ «در سالهای پایان عمر سلطنت، محمدرضا خویشتن را آدمی زمینی و مانند دیگران نمی‌دید. در مناسبت‌های مختلف حتی در مجامع و ملاقات‌های عمومی، خود را یک انسان ویژه و نظر کرده که مورد حمایت نیروهای ماوراء زمینی است معرفی می‌کرد»

پی‌برد که محمدرضا و پدرش بدون داشتن کمترین لیاقت و کفایتی ۵۷ سال بر کشورمان حکومت راندند و همه‌چیز را به نفع دشمنان ایران مصادره کردند. بدیهی است که محمدرضا و پدرش به میزانی که مطلوب مردم ما نبودند مورد حمایت گسترده استعمارگران بودند. کفایت و لیاقت از دید استعمارگران و جهان‌خواران تلاش در جهت پاسداری از منافع نامشروع آنهاست.

پرورش‌دهنده بی‌شخصیت‌ها

افراد باشخصیت پرورش‌دهنده عناصر باشخصیت هستند. برعکس افراد بی‌شخصیت که همه را بی‌شخصیت می‌خواهند پرورش‌دهنده افراد بی‌شخصیت می‌باشند. ملاحظه کنید مادر خانم محمدرضا چه می‌گوید:

«من نمی‌خواهم بگویم محمدرضا آدمی بی‌عیب و نقص بود. خیر، این‌طور نیست. هر آدمی ولو شاه هم باشد معایب و نقص‌هایی دارد. پرورش‌دهنده‌های من انسان‌ها و مطالعات فرنگی محمدرضا چون در غرب تحصیل کرده و پرورش یافته بود تربیت و خلق و خوی غربی داشت.»

در آن موقع غربی‌ها به ملل شرق به دیده تحقیر نگاه می‌کردند. متأسفانه محمدرضا هم که از کودکی در غرب (سوئیس) رشد و نمو کرده و مربیان او غربی‌ها بودند این اخلاق را از آنها به ارث برده بود و مردم را کوچک و زبون و ذلیل می‌انگاشت و جان کلام این که افراد مقابل خود را فاقد شخصیت می‌خواست. اگر کسی در برابر او خودی نشان می‌داد درجا کنار گذاشته می‌شد.

شما تصور می‌کنید دکتر مصدق را برای چه کنار گذاشت و برای چه این همه از نام مصدق تنفر داشت؟ من از خلال صحبت‌هایی که با محمدرضا در طول سالهای طولانی داشتم فهمیدم که محمدرضا در دل مصدق را تحسین می‌کرد و از علاقه آن مرحوم به مملکت و ملت مطلع بود. حتی چند بار با افسوس گفت: «اگر مصدق حد و حدود خود را حفظ می‌کرد ما می‌توانستیم سالها با هم کار کنیم.»

این حد و حدود چه بود؟

محمدرضا مایل بود هر کاری در مملکت انجام می‌شود به حساب او گذاشته شود. او دوست داشت همه نوکر و کارگزار او باشند. هویدا این مطلب را خوب درک کرده بود. برای مثال اگر طرح و نقشه‌ای داشت و حتی آن را به اجرا هم گذاشته بود وقتی محمدرضا از او چیزی می‌پرسید اظهار می‌داشت: «در جهت اجرای منویات ملوکانه و در امتثال فرمان اعلیحضرت این کار را کرده‌ایم.»

در حقیقت هویدا به محمدرضا القا کرده بود که او قادر است افکار شاه را بخواند و بدون آن که محمدرضا کلمه‌ای بر زبان بیاورد او دستورها را از راه تله‌پاتی بگیرد و به اجرا بگذارد. دخترم تعریف می‌کرد در جلسه‌ای که شاه حضور داشت یکی از وزراء می‌گوید: به نظر من بهتر است فلان کار را بکنیم. محمدرضا فوری آن وزیر را از جلسه بیرون می‌کند...

محمدرضا برای جلوگیری از تجربه تلخ حوادث سال ۱۳۳۲ می‌کوشید افراد بی‌اراده و بی‌شخصیت را دور و بر خود جمع کند.

یک بار به دخترم گفتم مگر در مملکت بیست میلیونی ایران آدمی دیگر پیدا نمی‌شود که ریاست مجلس سنا همیشه باید در اختیار شریف امامی و ریاست مجلس شورای ملی در اختیار عبدالله ریاضی باشد.

دخترم گفت: این افراد کبریت بی‌خطرند و امتحان خود را داده‌اند.

محمدرضا مایل نبود خطر کند و افراد را سر کار بیاورد که از مکنونات قلبی آنها مطمئن

نیست. (دخترم فرح، ص ۳۱۰)



آتش زدن به دارایی‌های کشور

وقتی مسئولی در دوران مسئولیت خود به دلیل دیکتاتوری و یا ضعف قانون آزاد باشد و خود را در برابر هیچ چیز و هیچ کس مسئول نداند همه چیز را از بین می‌برد. به نظر نگارنده بدترین نوع حکومت در تمام قرون و اعصار حکومت پادشاهی بوده است. پادشاهان اصولاً دیکتاتور بوده‌اند. به خصوص اگر پادشاهی در خاندان آنها ارثی باشد.

اصولاً مصادر ارثی فاقد اعتبار و ارزش است. زیرا شخصی بدون شایستگی و کفایت و صرفاً به دلیل این که پدرش مقام و منزلتی داشته است به قدرت برسد و بر امور حاکمیت یابد. محمدرضا بر اثر غرور و خودمهوری به هر کاری دست می‌زد از جمله آنها بر باد دادن امکانات کشوری بود.

فریده دیبا می‌نویسد: «محمدرضا می‌گفت: مملکت پول زیاد دارد و این قبیل دزدی‌ها (سوءاستفاده کارگزاران و وزراء و دولتیان و درباریان) لطمه‌ای به دارایی‌های مملکت نمی‌زند. وقتی ما به مصر یک میلیارد دلار، به اسرائیل یک میلیارد دلار به سازمان آب لندن نیم میلیارد دلار و به سایر ممالک میلیاردها دلار وام می‌دهیم! چه اشکالی دارد یک عده از مدیران مملکت ما هم به نوایی برسند و چاق شوند.» (همان، ص ۲۹۰)

برای آن که روشن شود که مقصود از دادن وام، کمک بلاعوض محمدرضا به جهان‌خواران یا دولت‌های دست‌نشانده است به نگرانی! شریف امامی توجه کنید:

«شخص مطلع و برجسته‌ای می‌گفت دو روز قبل در جلسه‌ای با شرکت شریف امامی رئیس مجلس سنا بودیم و خیلی جلسه خصوصی بود. رئیس سنا می‌گفت: من اوضاع را خیلی بد می‌بینم. تمام مردم ناراضی و در حد انفجار هستند. من که همه چیز دارم می‌بینم وضع به نحوی است که شخص وقتی به خود می‌اندیشد عدم رضایت در باطن او مشاهده می‌شود و اضافه کرد: خیلی احساس وضع غیرعادی و آینده‌ای مبهم می‌کنم. در مورد نفت هم شریف امامی گفت: وضع را روشن نمی‌بینم و فایده‌ای هم ندارد که ۲۴ میلیارد دلار به ما پول دادند. ۲۰ میلیارد دلار آن را به آمریکا بابت خرید سلاح و دیگر هزینه‌ها پس دادیم و حتی یک میلیارد دلار به انگلستان وام

دادیم و چهار میلیارد بقیه هم به دست عوامل اجرایی از بین می‌رود و می‌خورند. اگر پولی بابت فروش نفت نمی‌دادند بهتر بود. لااقل دلمان نمی‌سوخت و می‌گفتیم یک روز بالاخره پول وصول می‌شود. یعنی نفت به فروش می‌رسد و می‌توانیم با پول آن کاری برای مردم مملکت انجام دهیم.» (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ص ۴۰۷)

سوخت مجانی برای آمریکایی‌ها

تاج‌الملوک مادر محمدرضا در مورد تاخت و تاز آمریکایی‌ها در ایران و سوءاستفاده‌های آنها مطالب جالبی می‌نویسد:

«یک روز محمدرضا که خیلی ناراحت بود به من گفت: مادر جان! مرده‌شور این سلطنت را ببرد که من شاه و فرمانده کل قوا هستم ولی بدون اطلاع من هواپیماهای نظامی را آمریکایی‌ها برده‌اند به ویتنام. (آن سالها آمریکا در جنگی تمام عیار و خونین در کشور ویتنام در جنوب شرقی آسیا درگیر بود.)

آن موقع جنگ ویتنام بود و آمریکایی‌ها که از قدیم در ایران پایگاه نظامی داشتند هر وقت احتیاج پیدا می‌کردند از این پایگاهها با صلاحدید خود استفاده می‌کردند و حتی اگر احتیاج داشتند از هواپیماها و یدکی‌های ما برای پشتیبانی نیروهای خودشان در ویتنام استفاده می‌کردند. حال بماند که چقدر سوخت مجانی می‌زدند. اصلاً کل بنزین هواپیماها و سوخت کشتی‌هایشان را از ایران به صورت مجانی می‌زدند.» (به نقل از کیهان، مورخ ۸۱/۱۱/۲۹)

موافقت شاه بعد از ۱۲ دقیقه

ظاهراً اظهار ناراحتی محمدرضا از اعزام هواپیماهای جنگی ارتش ایران به ویتنام بدون اطلاع محمدرضا اولین مورد آن بوده است. زیرا از آن به بعد با یک سؤال کوتاه از محمدرضا برای ارسال هواپیماهای ایران به ویتنام به همراه تجهیزات مختلف بلافاصله محمدرضا موافقت می‌کرده است. سند زیر گویای این حقیقت است:

□ هدایای گرانبهای محمدرضا به ژاکلین (همسر رئیس جمهور آمریکا) بیش از صدها هزار دلار ارزش داشت

□ طوفانیان می نویسد: شاه ما را داخل آدم نمی دانست ولی هر خارجی هر حرفی می زد او قبول می کرد

«پس از اعلام دکتترین نیکسون، شاه در راستای برقراری امنیت برای حفظ منافع آمریکا ارتش را برای سرکوب نیروهای شورشی علیه غرب و حفظ دست نشاندهگان آن به مناطق مختلف اعزام کرد. اولین دخالت نظامی شاه اعزام جنگنده های F-5 به ویتنام برای سرکوب ویت کنگ ها بود. این تصمیم در پی خواست آمرانه نیکسون بود. به نقل از اسدالله علم وزیر دربار شاه، صبح پنجم آبان ۱۳۵۱ سفیر آمریکا تلفن زد و اعلام کرد پیامی از نیکسون (رئیس جمهور آمریکا) دریافت داشته مبنی بر این که هواپیماهای F-5 ما به ویتنام فرستاده شوند. بلافاصله با شاه تماس گرفته و گزارش دادم که موافقت کرد. تنها درخواست شاه این بود که آمریکا باید متقبل شود هرچه هواپیما از دست می دهیم جایگزین کنند. (یادداشت های علم، ج ۴، ص ۳۹۰)

طبق گزارش سفارت آمریکا در تهران، آمریکا از ایران خواست که ۵۰ فروند هواپیمای F-5 جهت استفاده در ویتنام تأمین کند و شاه ۱۲ دقیقه پس از عنوان مطلب پاسخ مثبت داد. (مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، از ظهور تا سقوط، ص ۱۶۹)

اسناد به قدر کافی گویای وابستگی مطلق محمدرضا به آمریکا است. بنابراین شرط شاه برای اعزام ۵۰ هواپیمای جنگنده ایرانی به ویتنام از حرف های اسدالله علم است نه محمدرضا.

سخاوتمندی‌های حاتم‌گونه

برابر اسناد غیرقابل انکار محمدرضا در سفر خود به آمریکا در زمان کنندی در تاریخ ۴۱/۱/۲۱ ضمن یک حاتم‌بخشی عظیم از انواع جواهرات به ژاکلین کنندی همسر رئیس‌جمهور آمریکا هدیه کرد. هدایای گرانبهای محمدرضا به ژاکلین بیش از صدها هزار دلار ارزش داشت. شاه در دیدار با کنندی نیز یک هدیه فوق‌العاده با ارزش را در دیدار خصوصی به کنندی اهدا کرد.» (۵۷ سال اسارت، ج ۳، ص ۳۰۸)

«شاه در مذاکره خصوصی و سه‌ساعته که سلطنت خود را در گرو موفق شدن در آن می‌دید خود را با تمام پیشنهادات جان کنندی موافق و همراه نشان داد. از اتاق بیضی (دفتر کار رسمی رئیس‌جمهوری آمریکا) که بیرون آمد همراهانش برق شادمانی را در نگاهش دیدند. او کاغذی در جیب داشت که رئیس نظرات کنندی را در آن یادداشت کرده بود. بعدها از همین یادداشت اصول شش‌گانه «انقلاب سفید» بیرون کشیده شد.» (از سید ضیا تا بختیار، ص ۴۶۶)

«علاوه بر همه اینها محمدرضا هدایای نفیس دیگری نیز به رؤسای مجلس سنا و مجلس نمایندگان و بسیاری از سناتورها و وکلای مجلس و سیاستمداران و حتی روزنامه‌نگاران و شهرداران متنفذ شهرهای آمریکا داد. من که در مسایل سیاسی خام بودم علت این سخاوتمندی‌های حاتم‌گونه را نمی‌فهمیدم. فرح مرا از این ناآگاهی بیرون آورد و گفت: در آمریکا تصمیمات دولت تحت تأثیر فشار افراد متنفذ است. اگر این افراد تحت تأثیر سخاوتمندی‌های ما قرار بگیرند در تصمیمات کنگره آمریکا و کاخ سفید به نفع ما عمل خواهند کرد.» (دخترم فرح، ص ۱۷۴)

اما مهمتر از همه هدایا هدیه باارزشی بود که محمدرضا به شخص کنندی داد. در آن سالها که خزانه مملکت تهی بود و محمدرضا نمی‌توانست از خزانه دولت هدیه چشمگیری به «کندی» تقدیم کند وی تقاضای یک وام ۵۰ میلیون دلاری از آمریکا کرد. از آن مبلغ ۱۵ میلیون دلار سهم «لیندون جانسون» معاون کنندی شد و ۳۵ میلیون دلار را تماماً به کنندی بخشیدند.

«... بعد در مورد فیلم‌های فرانسوی و هنرپیشگان روز فرانسه صحبت کردیم و من با تعجب

دیدم شاه همه کمدین‌های فرانسوی را می‌شناسد و فیلم‌های آنها را دیده است. اصولاً محمدرضا به فیلم‌های کمدی علاقه زیادی داشت و کمتر فیلم کمدی بود که او ندیده باشد. در این ملاقات کار ما به خنده و شوخی کشید و حتی محمدرضا چند بار با صدای قهقهه خندید.» (دختر یتیم، ج ۱، ص ۲۰۷)

محمدرضا اصولاً اهل مطالعه نبود. به ندرت روزنامه می‌خواند. هیچ نوع کتابی را برای مطالعه انتخاب نمی‌کرد. ولنگاری و سرگرمی‌های دائمی فرصتی را برای مطالعه وی باقی نمی‌گذاشت. محمدرضا حتی گزارش‌های ساواک را نمی‌خواند. مقامات ساواک هم عمده‌ترین گزارش‌ها را به صورت خلاصه شده و بسیار مختصر برای اطلاع شاه تهیه می‌کردند.

اما فریده دیبا در مورد نوع سرگرمی‌های دیگر محمدرضا نکته دیگری را مطرح می‌کند که درخور توجه بسیار است. اگر خاندان محمدرضا خاطرات خود را به رشته تحریر در نیاورده بودند بدون تردید نویسندگان معاصر نمی‌توانستند به شخصیت واقعی دودمان پهلوی پی ببرند. فرح و فریده دیبا و حتی خواهران محمدرضا و تاج‌الملوک هم توانسته‌اند با نوشته‌های خود بخشی از واقعیات دربار پهلوی را ترسیم کنند. فریده دیبا در مورد برنامه‌های شبانه‌روزی محمدرضا می‌نویسد:

«محمدرضا هر کار مهم که داشت سر ساعت ۱۰ شب کنار می‌گذاشت و دنبال زندگی شبانه خود می‌رفت و نزدیک صبح به کاخ اختصاصی مراجعت می‌نمود.» (دخترم فرح، ص ۱۵۳)

فرح پهلوی در مورد عادات بد محمدرضا می‌نویسد:

«محمدرضا عادت داشت وقتی می‌خواست افراد را تحقیر کند، اجازه نمی‌داد کسی در برابر او بنشیند. حتی گاهی اوقات اگر هم صندلی و مبل کافی برای نشستن بود به وزرا و حتی نخست‌وزیر تکلیف می‌کرد روی صندلی نشینند و به حرفهای او که روی مبل نشسته بود گوش فرادهند.

اوایل که آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها به او خیلی فشار می‌آوردند و در مملکت سیاستمداران قدر قدرتی مانند قوام‌السلطنه، دکتر مصدق، رزم‌آرا، علی‌امینی و امثالهم وجود داشتند، سیاست

سازش و مدارا با اشخاص قدرتمند را در پیش گرفته و می‌کوشید دشمنان بالقوه خود را خشمگین نسازد و آنان را به دشمنان بالفعل تبدیل نکند. اما کم‌کم که موقعیت منحصر به فرد او تثبیت شد به ویژه پس از ترور جان‌اف، کندی که نفس راحتی کشید سیاست مدارا و مماشات با این قبیل افراد را کنار گذاشت و پدر همه آنها را درآورد.» (دختر یتیم، ج ۱، ص ۳۷۳)

داریوش همایون سخنگوی دولت رستاخیزی محمدرضا، از قول اسدالله علم می‌نویسد: «برای اداره کشور دو چیز لازم است: زور زیاد و عقل کم.» (تاریخ ۲۵ ساله ایران، ج ۲، ص ۲۸)

اتفاقاً باید گفت نظر اسدالله علم چندان هم بی‌جا نیست. چون حداقل در مورد محمدرضا ثابت شد. زیرا محمدرضا به گفته متعصب‌ترین هوادارانش از عقل سلیم برخوردار نبود. از طرفی زور هم داشت. همین دو صفت بود که محمدرضا را ۳۷ سال بر جان و مال و هستی مردم ایران مسلط ساخت.

بیگانه‌پرستی و تنفر از ایرانیان

یکی از عیوب بزرگ و غیرقابل بخشش محمدرضا بی‌اعتنایی به مدیران ایرانی و ایرانیان بود. برعکس او نسبت به بیگانگان نهایت ملامت و انقیاد را داشت. ارتشبد طوفانیان می‌نویسد: «شاه ما را داخل آدم نمی‌دانست ولی هر خارجی هر حرفی می‌زد او قبول می‌کرد.» (خاطرات ارتشبد حسن طوفانیان، ص ۱۱۷)

دکتر علی امینی نخست‌وزیر محمدرضا نیز درباره ارباب خود می‌نویسد: «شاه دل خوشی از هیچ‌کس نداشت. خارجی‌ها همیشه افرادی را به او تحمیل می‌کردند.» (خاطرات علی امینی، ص ۸۹)

اینها بخش کوچکی از اظهارنظر اطرافیان و هواداران محمدرضا از ضعف و بی‌کفایتی اوست. همانگونه که مشاهده کردیم حامیان محمدرضا از بی‌توجهی وی به ایرانیان و مدیران ایرانی می‌نالند. علت این روحیه وی حرف‌شنوی او از بیگانگان است. دشمنان این کشور همواره زمامداران قاجار و پهلوی را به ستیز با مردم تشویق کردند تا مردم وادار به مبارزه با شاه شوند. شاه هم با آنها به خشونت برخورد کند. در چنان شرایطی است که آنها می‌توانند زمامدار کشور را از

□ آمریکایی‌ها تصمیم می‌گرفتند چه میزان نفت استخراج شود، به چه کشور و با چه قیمتی فروخته شود و از همه مهمتر اینکه عواید آن چگونه هزینه شود

مردم بترسانند و سپس او را زیر بال و پر خود بگیرند و کاملاً تسلیم خود کنند. تیمسار فردوست می‌نویسد: «در سال ۱۳۵۷ وضع محمدرضا کاملاً محکم به نظر می‌رسید. او به پشتیبانی غرب و به ویژه آمریکا و انگلستان اطمینان داشت. روس‌ها نیز او را پذیرفته و با او روابط حسنه‌ای ایجاد کرده بودند. از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۵۷ محمدرضا به خواست آمریکا دیکتاتور بلامنزاع ایران بود و آمریکایی‌ها نیز از او توقعی جز این نداشتند. انگلیسی‌ها سلطنت را برای وضع ژئوپولیتیک ایران مناسب‌ترین سیستم حکومتی می‌دانستند. این تحلیلی است که بارها یا از خود انگلیسی‌ها یا از ایرانیان وابسته به انگلیس شنیده‌ام...»

خلاصه همه چیز چه برای محمدرضا و چه برای آمریکا و انگلیس کاملاً وفق مراد بود...»

(ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۵۴۳)

پیداست که دیکتاتوری محمدرضا وفق مراد آمریکا و انگلیس باشد. محمدرضا با دیکتاتوری خود غرق در انواع فسادها شود و آمریکا و انگلیس منابع ایران را تاراج کنند. همواره این آمریکایی‌ها بودند که در مورد نفت ایران تصمیم می‌گرفتند که: چه میزان نفت استخراج شود به چه کشوری فروخته شود و به چه مبلغی عرضه شود و از همه مهمتر این که عوائد حاصله از فروش نفت چگونه هزینه شود. یعنی ۷۰٪ در آمد نفت به اشکال مختلف به آمریکا بازگردد و ۳۰٪ باقیمانده را با نظر آمریکا تحت نظر مستشاران آمریکایی به مصرف برسد...»

راستی با این همه سند و مدرک و اظهار نظر، تردیدی باقی می‌ماند که حاکم واقعی کشور

در زمان محمدرضا آمریکا بوده است؟

دستورالعمل آمریکا به شاه

با توجه به مجموعه مسایل بین‌المللی و داخلی، آمریکا نیز که بنا به دلایل عدیده در صدد تقویت اسرائیل بود، کشورهای خاورمیانه را فاقد استقلال و توانمندی می‌خواست. در چنان فضایی لویح ششگانه را به عنوان طناب اسارت با دست شاه به گردن مردم ایران انداخت. طنابی سخت و سنگین که رهایی از آن جز با نثار جان مقدور نبود.

به گفته جیمز بیل: «در این برهه، دولت کندی به روش دو سیاست خارجی که در مورد کشورهای جهان سوم در نظر گرفته بود، روی آورد. نخست اصلاحات و اگر کارگر نشد استفاده از تمام ابزارهای سرکوب.» (شیر و عقاب، ص ۲۰۷)

صراحت نویسنده در اجرای برنامه‌های آمریکایی لویح ششگانه قابل توجه بسیار است. یا مردم ایران مجبورند لویح ششگانه را بپذیرند و به آن عمل کنند و کشاورزی و دامداری و صنعت و اقتصاد کشور را به نابودی بکشانند و یا اینکه در انتظار کشتار و سرکوب شدید باشند. لابد این از دید آمریکائیان و کاخ سفید یعنی حقوق بشر!!

همین پیروی بی‌چون و چرای از آمریکا و انگلیس بود که کشور ما را دچار ورشکستگی کرد، همان‌طور که رضاخان فقط از انگلیس اطاعت می‌کرد:

«رضاخان از نظر سیاست خارجی مسأله‌ای نداشت. انگلیسی‌ها که قوی‌ترین نیروی منطقه بودند او را آوردند و از او پشتیبانی کردند... با چنین قدرت و سیاستی در داخل و با چنان حمایتی از خارج. در دوران رضاخان «دکترین امنیت ملی» در عمل وجود داشت ولی با واقعیت‌های جامعه تطابق نداشت و امنیت کشور با زور تأمین می‌شد. این دکترین به سمت خاصی هدایت می‌شد که منافع انگلیسی‌ها خواهان آن بود.» (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۴۸۲)

فرح پهلوی همسر محمدرضا می‌نویسد:

«جمله محمدرضا همیشه آزارم می‌دهد. هنگامی که آمریکایی‌ها بهانه‌های مختلف می‌آوردند تا او را به ایالات متحده راه ندهند در حضور من به راکفلر (معاون رئیس جمهور سابق آمریکا) گفت: پس از پایان جنگ ویتنام به خاطر آنکه صدها هزار (هفتاد هزار) نظامی آمریکایی



□ امام خمینی: «اگر نفوذ روحانیون باشد نمی‌گذارند یک دست‌نشانده آمریکایی این غلط‌ها را بکند، بیرونش می‌کنند از ایران»

بیکار نشوند او حاضر شد شصت هزار آمریکایی بازگشته از ویتنام را در نیروی هوایی و ارتش ایران استخدام کند. حالا چطور آمریکا حاضر نمی‌شود خدمتگزار صدیق خود را در آمریکا بپذیرد.» (دختر یتیم، ج ۲، ص ۸۱۸)

این تصویر اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر!!؟ آن هم از دید همسرش فرح پهلوی است. آیا می‌توان گفت که محمدرضا در انجام چنین کاری مستقل عمل کرده است؟ هیچ قرینه‌ای برای اینکه بپذیریم محمدرضا از روی اراده به چنین اقدامی دست زده وجود ندارد. اگر بپذیریم که مجبور به این کار بوده خود به خود قبول می‌کنیم که محمدرضا «مترسکی» بیشتر نبوده است. یعنی آمریکا ایران را به دلخواه خود اراده می‌کرد. سیاست خارجی کشور را در راستای منافع امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها تدوین و اجرا می‌نمود ارتش ایران را برای پاسداری از منافع واشنگتن آموزش می‌داد و با سلاح‌های آمریکایی ولی با پول ایران مجهز می‌ساخت تا در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه اوضاع را به کنترل خود درآورد. نفت ایران را به هر میزان که می‌توانست استخراج می‌کرد و بازاریابی و قیمت‌گذاری و عرضه نفت در اختیار آمریکا بود. همچنین آمریکا تصمیم می‌گرفت که بودجه حاصله از فروش نفت چگونه هزینه شود.

امام خمینی در همین راستا و با اعتقاد به اینکه محمدرضا مانند پدرش رضاخان، مأمور انگلستان برای سرکوب ملت در ایران به قدرت رسید فرموده‌اند:

«این محمدرضا شاه خودش گفت که متفقین صلاح دیدند که ما باشیم. پرریوز هم که وزیر خارجه انگلستان گفت... ایشان منافع ما را دارد حفظ می‌کند. چطور از او پشتیبانی نکنیم؟ ما

می‌دانیم که ایشان منافع شما و آمریکا را دارد حفظ می‌کند. داد ملت همین است... مأموریت از طرف آمریکا دارد و انگلستان... باید ایران را عقب نگه دارد. فرهنگ ایران را بشکند. روحانیت ایران را بشکند. اسلام را عقب بزند. تاریخ اسلام را تغییر بدهد. (صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۴۱)

توضیحاً اینکه «دیوید اوتن» وزیر وقت امور خارجه انگلستان در اول آبان ماه سال ۱۳۵۷ صریحاً اعلام کرد: اگر رژیم شاه سرنگون شود این به نفع منافع غرب نخواهد بود... همچنین گفت: با توجه به مجموعه مسایل من معتقدم که سقوط رژیم ایران به ضرر انگلیس و غرب است. (راديو لندن ۵۸/۸/۱ و روزشمار انقلاب اسلامی، ج ۶، ص ۴۲۴)

اینها بخشی از اسناد صریح و منتشر شده‌ای است که وابستگی شدید رژیم شاه را به آمریکا و انگلیس نشان می‌دهند و به خوبی مشخص می‌کنند که شاه دست‌نشانده انگلیس و مجری سیاست‌های آمریکا بود. همان دو کشوری که مصلحت دیدند محمدرضا، در ایران سلطنت کند، چیزی که محمدرضا به آن اقرار کرده بود. این اسناد به روشنی به شخصیت ضعیف و بسیار معمولی وی و به لحاظ مدیریتی به بی‌کفایتی وی گواهی می‌دهند.

محمدرضا میزان وابستگی خودش در برابر قدرت‌های غربی را به وضوح توضیح می‌دهد و می‌گوید من عروسک خیمه‌شب‌بازی بودم که نخ‌های آن را آنها (آمریکا و انگلیس) می‌کشیدند. (شیر و عقاب)

آخرین کلام

کتابهایی که در سالهای اخیر توسط اطرافیان محمدرضا نوشته شده مشحون از وابستگی‌های شدید شاه سابق ایران به قدرت‌های خارجی است، همان قدرت‌هایی که جز ذلت و فقر و عقب‌ماندگی مردم ما به چیز دیگری نمی‌اندیشیدند. اتفاقاً تمامی اعتراض حضرت امام خمینی به شاه هم در همین موضوع بود. امام خمینی اعتقاد داشتند که وابستگی موجب ذلت و عقب‌ماندگی و یأس مردم می‌شود. لذا تمام تفکر و مدیریت و قدرت امام خمینی در این راه مصروف شد که مردم بیش از پیش به نقش ویرانگر دودمان پهلوی در وابستگی آنها به بیگانگان آشنا شوند و با

بسیج نیروهای همان مردم دردمند و محروم به قله عزت بخش استقلال و آزادی برسند. اگر امروز ما افتخار می‌کنیم که مستقل‌ترین کشورهای عالمیم این افتخار در سایه تفکر امام نصییمان شده است. اگر امروز با سربلندی سی‌امین سالگرد پیروزی انقلاب را جشن می‌گیریم و به آن می‌بالیم باز هم نتیجه عمل به رهنمودهای حضرت امام است و اگر در این ۳۰ سال دهها توطئه خطرناک و متنوع و پشت سر هم را با سرفرازی خنثی کرده و ناکام گذاشته‌ایم همه و همه حاصل بیگانه‌ستیزی ماست که این موضوع جوهره انقلاب اسلامی و انگیزه پیروزی انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی است.

یکبار دیگر اوج اقرار محمدرضا پهلوی را از زبان خودش و از قول همسرش بخوانیم تا به امام عزیز و بزرگوار ببالیم و به مردم انقلابیمان افتخار کنیم که با دوراندیشی و فداکاری و بینش عظیم خود مردمان را از حضيض ذلت و ابستگی به اوج افتخار استقلال رساندند.

فرح پهلوی می‌نویسد:

«محمدرضا می‌گفت: من در جریان تحریم نفتی اعراب در سال ۱۹۶۷ شیرهای نفت ایران را به روی جهان غرب و اسرائیل باز کردم و به بهای تخریب روابط ایران با اعراب، اجازه ندادم چرخ صنعت و انرژی غرب از حرکت بایستد. در جریان «جنگ ظفار» به منظور حفظ امنیت دهانه خلیج فارس و عبور مطمئن نفت به سوی آمریکا، ژاپن و اروپا، سربازان ایرانی را به جنگ شورشیان چپگرا فرستادم. تمام عمرم را صرف سرکوب نیروهای کمونیست و چپگرا کردم تا منافع غرب و در رأس آن آمریکا را حفظ کنم. در جریان جنگ ویتنام، نفت و بنزین و سوخت هواپیما به آمریکاییان رساندم و حتی هواپیماهای جنگی ایران را در اختیار سرفرماندهی آمریکا در ویتنام قرار دادم. هرچه به من گفتند از جان و دل پذیرفتم و مانند یک غلام حلقه بگوش مجری دستورات منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای آنها بودم. هر سال میلیاردها دلار بودجه کشور را صرف خرید اسلحه از کمپانی‌های آمریکایی کردم و صدها میلیون دلار به مؤسسات آموزشی و اجتماعی آمریکا کمک بلاعوض کردم.» (دختر یتیم، جلد دوم، ص ۸۷۲)

آری امام نمی‌خواستند که «یک غلام حلقه بگوش آمریکا» بر مردم بافرهنگ و پرسابقه و با

فضیلت ایران حکومت کند. به همین دلیل بود که فرمودند:
«اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارند یک دست نشاندۀ آمریکایی این غلط‌ها را بکند،
بیرونش می کنند از ایران.» (صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۱۸)

منابع و مأخذ:

۱. صحیفه امام (مجموعه آثار امام خمینی)، تدوین و تنظیم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸
۲. دیبا، فریده، دخترم فرح، ترجمه دکتر الهه رئیس فیروز، تهران: مؤسسه انتشارات به آفرین، ۱۳۸۲ (چاپ دهم)
۳. پهلوی، فرح، دختر یتیم، به کوشش احمد پیرانی، تهران: انتشارات به آفرین، ۱۳۸۷ (چاپ دوم)
۴. فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران: مؤسسه اطلاعات، ۱۳۸۶
۵. اسفندیاری، ثریا / لویی لانتن، کاخ تنهایی، تهران: انتشارات پیکان، ۱۳۸۵
۶. زونیس، مارین، شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۷۰
۷. نجاتی، غلامرضا، تاریخ بیست و پنج ساله ایران، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۷
۸. پهلوی، محمد رضا، پاسخ به تاریخ، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، تهران: نشر زریاب، ۱۳۷۹
۹. بهنود، مسعود، از سید ضیا تا بختیار، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۷۷
۱۰. سولیوان، ویلیام / پارسونز، سر آنتونی، خاطرات دو سفیر، ترجمه محمود طلوعی، تهران: نشر علم، ۱۳۷۵
۱۱. بشارتی، علیمحمد، ۵۷ سال اسارت، تهران: نشر سوره مهر، ۱۳۸۲، جلد چهارم
۱۲. عاقلی، دکتر باقر، روز شمار تاریخ (از مشروطه تا انقلاب اسلامی)، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳
۱۳. حسینیان، روح الله، چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳
۱۴. علم، اسد الله، یادداشتهای امیر اسدالله علم، تهران: انتشارات معین، ۱۳۸۰
۱۵. خاطرات ملکه پهلوی (تاج الملوک)، به همت تورج انصاری / محمود باتمانقلیچ / ملیحه خسروداد، تهران: نشر به آفرین، ۱۳۸۰
۱۶. خاطرات ارتشبد حسن طوفانیان، به کوشش ضیا صدقی، تهران: انتشارات زیبا، ۱۳۸۲ (چاپ دوم)
۱۷. خاطرات علی امینی، به کوشش حبیب لاجوردی، تهران: نشر صفحه سفید، ۱۳۸۳
۱۸. بیل، جیمز، شیر و عقاب، ترجمه جهانشاه فروزنده، برلین، تهران: نشر فاخته، ۱۳۷۱
۱۹. رادیو لندن، ۵۸/۸/۱
۲۰. مجموعه اسناد لانه جاسوسی، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، تهران: مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ۱۳۳۹